

(شماره ای از جزییات سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران  
فلقی، پرپمی و فادی آن در زندان مفوف پلپرفی )

# نظرات زندان

کیر توحی

جلد سوم

بخش (یازدهم)

تاریخ ( 2011-4-12 )

## صفحات

## عنوان

- ۱ - سخنی کوتاه در رابطه با سرآغاز جلد سوم (بخش یازدهم خاطرات زندان) ..... ۳
- ۲ - گپی در مورد " حد بخشی " زندان میان مزدوران روس ..... ۴
- ۳ - انتقال از زندان تحت فرمان خاد ، به زندان زیر فرمان وزارت داخله ..... ۵
- ۴ - زندان دایروی ، بلاک ۳ ، طبقه اول اتاق بزرگ ( پنجره رخ به غرب ) ..... ۷
- ۵ - خاطرات پانزده روز در " پنجره بزرگ " ، با جوانان چپ انقلابی ..... ۹
- ۶ - جریان انتقال زندانیان ( ۱۶ - ۲۰ ) به منزل چهارم ..... ۱۳
- ۷ - درنگی بر برخی مطالب مربوط به طیف های مختلف زندانیان ۱۶-۲۰ ..... ۱۵
- ۸ - نگاهی گذرا به فعالیت و رقابت دو فرکسیون استخباراتی خلق و پرچم  
در بلاک های زندان دایروی تحت فرمان گلاب زوی ..... ۱۷
- ۹ - چگونگی مناسبات بین زندانیان کوتاه قفلی های ( ۲۴ و ۲۵ ) ..... ۲۳
- ۱۰ - سخنی در باره رهبران زندانی شده حزب افغان ملت ؛  
« اعلامیه منتشره برج ثور ۱۳۶۲ » ، ( یا سند تسلیمی  
رهبران آن حزب در تلویزیون دولت پوشالی ) ..... ۲۶
- ۱۱ - جفسر دست دراز داکتر نجیب در زندان پلچرخی ..... ۳۱

## خاطرات زندان

### جلد سوم

#### بخش ( یازدهم )

#### ۱ - سخنی کوتاه در رابطه با سرآغاز جلد سوم ( بخش یازدهم خاطرات زندان ) :

بر روال معمول ، محتوای بخش یازدهم ، می باید سر آغاز جلد سوم خاطرات زندان می بود ، یعنی از فردای شب ۲ قوس ۱۳۶۱ که جنایتکاران پرچمی خادی تحت نظر باداران روسی شان - در آن شب - دست به کشتار دسته جمعی زدند و ۳۷۴ تن از فرزندان آزادیخواه کشور را به قربانگاه سوسیال امپریالیزم روس فرستادند ، تا تاریخ ۱۵ یا ۱۸ حوت سال ۱۳۶۲ که بخش زندانیان تعیین حیس شده را به زندان دایروی تحت فرمان وزارت داخله انتقال دادند، وقایع و رخداد هایی که در مدت تقریباً یک سال و سه ماه در سمت غربی "بلاک ۱" اتفاق افتاد ، در اینجا آورده می شد ؛ مگر ناگزیری سیاسی پیش آمد ، بدین بیان که عکس العمل سردمداران خاد ، که هم اکنون در پیوند تنگاتنگ با سازمان KGB (بعد از فروپاشی شوروی FSB) قرار داشته و برای احیای نفوذ امپریالیزم روس در افغانستان به طور اخص ، و در منطقه به طور اعم ، فعالیت می نمایند ، از طریق یک تن از تسلیمی های علنی در زندان پلچرخی (داکتر احمد علی) به نمایش گذاشته شد . و همین امر ، ( یعنی تبارز واکنش سردمداران خاد و خاد خارجی در قالب محتوای فکری احمد علی ) نگارنده را واداشت ، تا موقتاً از پرداختن به وقایع و رخداد ها یک سال و سه ماه در "بلاک ۱" منصرف گردد و خاطرات یکسال و پنج ماه زندان [ از ۱۵ یا ۱۸ حوت ۱۳۶۲ تا اسد سال ۱۳۶۴ ] را در بخش های بعدی گنجانیده ، به تشریح ، تفسیر و ارزیابی رخداد ها و اتفاقاتی که در بلاک های تحت فرمان خلقی ها به وقوع پیوست ، بیاغازد ؛ زیرا که یکی از " قهرمانان " آن در همان تاریخ ( داکتر احمد علی ) می باشد ، که هم اکنون جنایتکاران وطن فروش و قاتلین مردم افغانستان - که مسبب تمام سیه روزی و بدبختی مردم این سرزمین اند - کشتمند و پنجشیری و جنرال حیات جفسر [ A ] وسایرهمدستان وطن فروش آنها که در حلقه سرکردگان این خائنین ملی و جنایتکاران قرار دارند ، وی را با تمام رسوایی های سیاسی اش انتخاب نموده ؛ در برابر جنبش انقلابی کشور قرار داده اند . به همین انگیزه عجلتاً محتوای وقایعی را که بعد از کشتار دسته جمعی در "بلاک ۱" اتفاق افتاد به طاقچه تعویق گذاشته و به جای آن مطالب و رخداد هایی را که در بلاک های مربوط وزارت داخله به وقوع پیوست ؛ در آغاز همین اثر ( جلد سوم ) خاطرات زندان پیشکش خوانندگان گرامی می نمایم .

ناگفته نباید گذاشت ، آنچه در این بخش ( و بخش بعدی ) مورد بحث قرار می گیرد ، بیشتر از آنکه پاسخی باشد برای لاطائلات احمد علی ، معلوماتیست کافی و رو شنگرانه برای خواننده گان ، از شخصیت و

کرکتر مذبور ، تا وقتی خواننده گان چرندیاتش را - در رابطه با این قلم - از نظر می گذرانند ، با نویسنده و عملکرد آن نیز آشنایی داشته باشد . امید وارم کار های مبارزاتی که روی دستم قرار دارند این فرصت را ارزانی نماید تا نوشته این تسلیمی را نیز از نزدیک مورد بررسی قرار دهم ، تا صحت و سقم آنرا به خوانندگان بنمایانم .

## ۲ - گپی در مورد " حد بخشی " زندان میان مزدوران روس :

قسمی که در بخش های قبلی خاطرات زندان نیز اشاره شده است ، هر دو فرکسیون باند " دموکراتیک خلق " در عین وحدت مصلحتی ، تقابل و درگیری های خونین نیز داشته اند . برای اینکه تسمه قلاده هر دو فرکسیون در جریان تقابل و رویا رویی ، دست کرمین نشینان را دچار تکان های ناراحت کننده نسازد ؛ بنا بر پالیسی های استعماری در سیستم اداره دولت دست نشانده شان در افغانستان ، میان دو فرکسیون " حزب " ( خلق و پرچم ) ، " حد بخشی " و " پلوان شریکی " در اداره زندان ها نیز صورت گرفت . به جزء اداره " بلاک ۱ " و " بلاک ۲ " زندان که در دایره صلاحیت خدمات اطلاعات دولتی ( خاد ) به رهبری نجیب جلااد باقی ماند ، صلاحیت و اداره مجموع بلاک های زندان پلچرخی به وزارت داخله سپرده شد . به تأسی از همین سیاست استعماری ، در زندان پلچرخی یک سلسله کار های مقدماتی اداری و تخنیکی به خاطر نقل و انتقال زندانیانی که حبس های شان تعیین شده بود ، انجام گرفت که خواه مخواه خبر آن را باشی ها و سایر همکاران اطلاعات زندان در میان زندانیان پخش کردند .

خبر انتقال زندانیان به وزارت داخله از چند ماه بدینسو در زندان شایع شده بود . به مجردی که تاریخ انتقال زندانیان در زندان پخش شد ، مایه خوشی جنایتکاران پس گردنی خورده خلقی گردید . مزدوران از نظر افتاده روس ، به خصوص آن عده شان که زندانی بودند ، به خاطر پیوستن زندانیان به وزارت داخله طور معروف " از خوشی در پوست نمی گنجیدند " . توگویی اینها بزودی از زندان آزاد می شوند .

زندانیان خلقی در زندان تبلیغ می کردند که " محبوسین در بلاک های مربوط وزارت داخله آرام می شوند " ؛ " قید و بست پایوازی و بسا فشار و دسپلین و برخورد های غیر انسانی که توسط خادی ها و پرچمی های وطن فروش در اینجا بر زندانی ها اعمال می شود ، در آنجا بکلی از بین خواهد رفت و این امر مهم را رفقا جداً در نظر گرفته اند " . بر عکس خوشی و پایکوبی خلقی ها ، وطن فروشان پرچمی و خادی های علنی ، نیمه علنی ؛ حتا پوششی های کاملاً مخفی مانده در میان زندانیان آزادیخواه ؛ همچنان باشی ها و همکاران شناخته شده و نیمه شناخته شده خاد زیر پوشش احزاب اسلامی ، همینطور چند تن تسلیمی شناخته شده منسوب به طیف چپ انقلابی ( منجمله داکتر احمد علی ) از این انتقال دچار تشویش و اضطراب ؛ حتا دچار ترس شده بودند . در این رابطه در قسمت های بعدی ، بیشتر خواهیم پرداخت ، تا خوانندگان و پژوهشگران گرامی در روشنی بیشتر قرار گیرند .

### ۳ - انتقال از زندان تحت فرمان خاد ، به زندان زیر فرمان وزارت داخله

ماه حوت ( ۱۲ یا ۱۵ ) سال ۱۳۶۲ بود که به اصطلاح رفتن رفتن زندانیان از "بلاک ۱" و "بلاک ۲" و سایر بلاک های تحت فرمان خاد ، به بلاک هایی که مربوط وزارت داخله شده بود ، آغاز گردید . نوبت اتاقی که ما در آن زندانی بودیم رسید ( سمت غربی "بلاک ۱" ، منزل دوم ، اتاق سوم ، دست راست ) . بعد از اینکه سرباز دروازه سلول را باز کرد باشی باز محمد که هیکل قوی داشت و چند داغ کوچک چیچک بر دو طرف رویش دیده می شد ، با آواز گرفته چنین گفت : " کسانی که حبس شان تعیین شده کالای خود جمع کنن " عارف فرحت صدا کرد : " باز محمد خان ، باز چه گپ اس ، ماره کجا می برین " باز محمد اضافه کرد : " آوازه ای که از چند ما پیش در زندان افتاده بود معلوم شد که ای گپ ها درست بوده فکر می کنم کسانی که قید هایشان تعیین شده مربوط وزارت داخله شدند ... " . دوازده تن زندانی که در سلول بودند ، ( منهای مدیر جان محمد از نزدیکان خانواده ظاهر شاه خاین و حکیم ساعت ساز از اهالی پنجشیر - که هر دو از اعضای با صلاحیت خاد بودند ) در تکاپوی جمع کردن اسباب و اثاثیه خود شدند ( در چنین حالات زندانیان روی هر انگیزه ای که بود بکار جمع و جور کردن اسباب و اثاثیه شان به سرعت مشغول می شدند ) . به هر حال ، دروازه اتاق باز شد و طبل کوچ به صدا درآمد . این بار سمت و سوی حرکت ما معلوم بود . با آنهم زندانیان که بنا بر شرایط زندان از هر نوع نقل و انتقال بشدت نفرت داشتند ، نا آرام شدند . همگی با شتاب هر چه تمامتر از جا هایشان برخاسته در تکاپو شدند ، تا اسباب و اثاثیه شانرا جمع و جور کنند . بعد از مدتی سرباز آمد و امر حرکت داد . زینه منزل اول را پیموده در پی سرباز سرفروخته به جانب دست چپ رو به شمال دهلیز پیچیدیم و بعد از طی مسافه ای از برابر اتاق قوماندان عمومی عبور نموده وارد صحن "بلاک ۱" شدیم . زمانی که به نزدیک دروازه بزرگ آهنی "بلاک ۱" رسیدیم ، امر توقف داده شد . سر باز گفت : " کالایانه بر زمین بگذارید که تلاشی شود " . تلاشی هم برناراحتی و مشکلات ما افزود . به هر شکلی بود وضع نانجیبانه مزدوران روس را در هنگام تلاش تحمل کردیم و با شتاب ، اسباب و اثاثیه تبت و پراکنده خود را جمع و جور کردیم .

قوماندان شمس الدین که از مدتها پیش زندانیان "بلاک ۱" را با نام و نشان می شناخت ، از روی لستی که با خود آورده بود ، اسم و ولد زندانی را خواند . کسی که نام اش خوانده می شد ، از دروازه کوچک ( میان دروازه بزرگ آهنی ) عبور کرده در برابر اتاق سربازان که خارج از محوطه زندان و پیوست به دیوار نزدیک درب آهنی بزرگ اعمار شده بود ؛ ایستاده می شد . سرانجام نام خوانی تمام شد . زندانیانی که قبل از ما آمده و اثاثیه آنها تلاشی شده بود ، نزدیک دیوار بلاک با کوله بار هایشان دیده می شدند ، ضابط امر کرد که با آنها یکجا شده در قطار های سه نفری ایستاده شویم . اگر عابری زیرک متوجه سیمای زندانیان ایستاده شده در قطار سه نفری می شد ، با اندک دقت اضطراب و تشویش را در چهره چند تن زندانی می دید . این ها جزء همکاران خاد ، تسلیمی ها ، و ملیشه های زندانی شده بودند که در تب اضطراب و ترس از رفتن و قرار گرفتن به زیر فرمان خلقی های آدمخوار می سوختند . سایر زندانیان نیز متوجه حالت سرخورده این طیف منفور و ذلیل شده بودند . از دیدن آنان در چنین حالت رقت انگیز ، لبخند تمسخرآمیز و حقارتبار آمیخته با نوعی

ترحم ناشناخته در لبان شان نشسته بود. زندانیان بعد از اینکه در قطار های سه نفره جابجا شدند، ضابط امر حرکت داد.

سربازانی که پیشاپیش زندانیان قرار داشتند، بعد از طی مسافه ای به طرف دست راست (رخ به جانب جنوب) پیچیدند. ما هم از عقب آنها به راه افتادیم، تا اینکه در برابر دروازه کوچک متصل به زندان دایروی رسیدیم. ضابط خاد با لست دست داشته به داخل بلاک دایروی رفت. زندانیان اسباب و اثاثیه خود را بر زمین گذاشته دم گرفتند. مدتی سپری شد. ضابط "بلاک ۱" با یک سرباز و یک صاحب منصب خلقی از دروازه بیرون شدند. ضابط خاد با سربازانی که به خاطر امنیت ما تا مقابل دروازه "بلاک ۳" آمده بودند، منتظر نام خوانی شدند. بعد از اینکه صاحب منصب خلقی اسم، اسم پدر زندانی را خواند و "دوره تسلیمی" زندانیان به وزارت داخله پایان یافت، آن جنایتکاران مزدور پی کار خود رفتند.

به یاد ندارم که "پارچه ابلاغ" زندانیان را قبل از ورود به داخل "بلاک ۳" دیدند و یا بعد از آن. به هر رو، صاحب منصب خلقی به سربازان امر کرد که اسباب و اثاثیه زندانیان را تلاشی نمایند. تلاشی سربازان سرفروخته خلقی به آن دقت و به آن شدت و خشونت که توسط اعضای سرفروخته خاد، قبل از انتقال ما به اینجا صورت گرفت؛ انجام نشد. تبلیغات خلقی ها در رابطه با فراهم کردن تسهیلات برای زندانیان در مربوطات وزارت داخله در ذهن هر یک ما تداعی شد. این امر سبب اندکی دلگرمی زود گذر زندانیان گردید. در همین زمینه بین زندانیان به آهستگی گفت و گو صورت گرفت [\*]

ما همه ایستاده بودیم، نمی دانستیم که زندانبانان خلقی در مورد تقسیمات ما چه تصمیمی اتخاذ خواهند کرد. در هر صورت، هر تصمیمی که اتخاذ می کردند در خدمت تحکیم گامهای نا استوار بادر شان (سوسیال امپریالیزم روس) بود. یکی دوتن خادی نفوذی، یک همکار اطلاعات و یکی دو تن تسلیمی که در میان صفوف زندانیان دیده می شدند، موجی از اضطراب و دلهره گی عضلات چهره های پلید شان را به لرزه درآورده

[\*] رهبران جنایتکار و مزدوران روس، از آن میان، خرد ضابطان پرچمی که در تشکیل خاد - مطابق لزوم دید بادران روسی شان - به یکبارگی به رتبه جنرالی ارتقاء داده شدند و ستاره های وطن فروشی و آدمکشی بر روی سینه پر کینه شان آونگ شد، مثل غنی رئیس تحقیق، حیات "جفسر" (یا "چپسر")، سردمداران و مستنطقین شرفباخته خاد؛ همکاران علنی و پنهانی شان و همچنان تسلیمی های شناسایی شده در زندان پلچرخی که از انتشار خاطرات دو سه تن زندانی بر روی شبکه انترنت شدیداً تکان خورده اند؛ و از اینکه کشتار های دسته جمعی و فاجعه های انسانی و اشکال خیانت و جنایت؛ پستی و رذالت شان در حق زندانیان بیدفاع، شیوه نفوذ اجنت های آنها در میان مخالفین و میتود انواع شکنجه و راه های اعتراف گرفتن از زندانی و ... شان افشاء شده و باز هم بیرحمانه و به طور ضربتی افشاء و برملا خواهند شد؛ به وحشت افتاده اند، به طور یقین خواهند گفت: "زندانیانی که خودشان را قهرمانان آزادی افغانستان می پنداشتند از وعده اندکی آزادی در چنبر امر و نهی رقیب های هم قلاده ما نباید سبب اندکی دلگرمی گذرای آنها می شد و از کمی دسپلین در زندان خلقی ها نباید ذهن شان را مصروف می ساختند و به راحتی خود می اندیشیدند.

بود. آنان تقلا داشتند وضع شان را آرام و بی تفاوت نشان دهند؛ مگر این جبون های خود فروخته قادر نبودند بازتاب و انعکاس دلهره و ترس، از قرار گرفتن زیر فرمان خلقی های آدمخوار را در چهره هایشان؛ از انظار پنهان دارند. اینها فکر می کردند (تقریباً درست فکر می کردند) جاسوسی و خبر رسانی و اذیت و آزار و شکنجه فیزیکی و روانی زندانیان به اشکال مختلف که در دایره صلاحیت دیو خاد برای شان میسر بود، و از اینکه در این زمینه دست دراز و آزاد داشتند و از عملکرد خود؛ (یعنی از آن همه رذالت و خیانت و پستی در حق زندانیان) لذت می بردند و خودشانرا در چنبر امنیت خاد از گزند زندانیان انتقام گیر مصئون می پنداشتند؛ مگر در اینجا؛ (یعنی در این "بام") که فضاء، فضای دیگر بود، و هوا، هوای دیگر، اینها خود شان را مصئون نمی پنداشتند؛ زیرا که بر فراز پلچرخی دو هوای متضاد در جریان بود، هوای دیو خاد و هوای گلاب زوی آدمخوار (وزیرداخه دولت مزدور). جو سیاسی برای چنین افراد کثیف، اجازه پرواز را - در آن سمت و سویی که آرزو داشتند در جولان شوند - نمی داد. خلقی های علنی، نیمه علنی و مخفی (که اکثریت آنان در دایره حاکمیت خاد جاسوسی و خبرکشی می کردند) حال که در حیطة امر و نهی جاسوس بزرگ روس ("رفیق گلاب زوی") قرار گرفته بودند، از "خوشی در پوست نمی گنجیدند". در پهلوی آرزوی آزادی از زندان که برایشان اولویت داشت، (قسمی که خودشان در میان برخی زندانیان، بارها تکرار می کردند) یک آرزوی دیگر هم داشتند که برای نیل به آن، بی تابانه انتظار می کشیدند، تا خادی های علنی و نیمه علنی، همکاران خاد در دوره تحقیق، در زندان های صدارت، و در زندان پلچرخی زیر فرمان دیو خاد، که نسبت به آنها "جفاء" کرده بودند را مورد ضرب و شتم قرار بدهند و "آخ" دل های چرکین و پر از کین خود را بکشند. چنانچه در مدت کوتاه، کم و بیش به این آرزو دست یافتند و عده ای از افراد مذکور را تا سرحد مرگ مورد ضرب و شتم قرار دادند که بعداً به تشریح این پدیده نو ظهور در زندان پلچرخی، خواهم پرداخت.

#### ۴- زندان دایروی، بلاک ۳، طبقه اول اتاق بزرگ (پنجره رخ به غرب) :

صاحب منصب خلقی که بعد از نام خوانی به داخل اتاق کار خود، و یا اتاق سربازان رفته بود، از آنجا برآمد و نام یک تعداد زندانی را خواند. آنگاه رویش را به طرف سرباز گشتانده چنین گفت: "یاره را به پنجره ... منزل اول ببر!" نام من هم در ردیف "یاره" (اینها) خوانده شد. زندانیان به عقب سرباز روان شدند. بعد از طی چندین متر در برابر دروازه بزرگ یک قفس - که عیناً مانند "پنجره چپ" بود - قرار گرفتند. سرباز به نگهبان دروازه اتاق بزرگ (قفس) منزل اول گفت، که دروازه اتاق را باز کند. نگهبان دروازه قفس را باز کرد. ما با تمام خستگی از دروازه دوم داخل پنجره (قفس) هم گذشته اسباب و اثاثیه خود را بر کف اتاق نهادیم. در این پنجره شماری از جوانان چپی و تعداد زندانی از سایر جریانات سیاسی نیز دیده می شدند که شمار مجموع شان تقریباً به ۳۰ تن می رسید (در حالیکه خادی های وطن فروش در همین سلول اضافه از ۲۵۰ زندانی را جای داده بودند). به مجردی که جوانان چپی چشم شان به زندانیان تازه وارد، منجمله به من و یک چپی دیگر (که نام و مشخصات وی را بکلی فراموش کرده ام) افتاد، با شتاب پیش آمدند. بعد از سلام و علیک و جور پرسانی اسباب و اثاثیه هر دوی ما را گرفته در پهلوی توشک های نزدیک "دیره" خود جا بجا کردند [ زندانیان چپ که در یک قسمت اتاق بستره و اثاثیه شان قرار داشت و در همان جا دور یک

دسترخوان جمع می شدند به آن محل " دیره " می گفتند [ . یک تن از این جوانان داکتر شفیع عضو سازمان پیکار بود . وی نسبت به تمام رفقای چپ انقلابی با احترام آمیخته با صمیمیت و دلسوزی برخورد می کرد . یک جوان با معاشرت و صمیمی که در رابطه سازمان " آریا " گرفتار شده بود نیز در همین اتاق زندانی بود . چند تن از محصلین پوهنتون که در رابطه سازمان رهائی گرفتار شده بودند و حبس هایشان تعیین شده بود ، نیز در همین اتاق زندانی بودند . حبس این جوانان از پنج سال بیشتر نبود . اینها به گرمی از ما استقبال نمودند . با مهربانی جای آوردند . پیش آمد و برخورد رفیقانه این جوانان که کوله بار سنگین اختلافات سیاسی فی مابین سازمانهای چپ انقلابی را با خود حمل نمی کردند ، و یا حد اقل آنهاهمه مسایل حل نشده را نادیده گرفته بودند ، ما را با گرم جوشی های رفیقانه شان نیروی تازه بخشیدند که این خود نمایانگر تربیه سیاسی سازمانی اینها بود . به گمان اغلب وقت آوردن قره وانه چاشت رسید . جوانان ظرف قروانه را برداشته از اتاق خارج شدند . [ \* ]

بعد از اینکه نان چاشت را در فضای آگنده از صمیمیت رفیقانه صرف کردیم صحبت های پیرامون مسایل مربوط به زندان و بسا مسایلی که زندانیان با هم صحبت های تازه وارد در میان می گذارند ، گفت و گو صورت گرفت . به یاد دارم که در همان روز اول نوبت تفریح و هواخوری این اتاق رسید ، همگی آماده برای رفتن به صحن مثلث - در واقع حویلی یا حیاط آن بلاک - شدیم . در مثلث با شمار زندانیانی که از اتاق عمومی طبقه اول [ که از محیط دایره کلان آغاز و به محیط دایره کوچک پایان می یافت و اطلاعات زندان قبل از ۱۲ حوت ۱۳۶۲ بیش از ۴۰۰ زندانی را در آن حبس کرده بودند ] برای تفریح بیرون کشیده شده بودند ، آشنا شدیم . از طریق آنان اطلاع حاصل کردیم که خلقی ها زندانیان را به چهار کتگوری تقسیم کرده اند : زندانیان از یک سال تا پنج سال حبس باید در طبقه اول ؛ از ۶ سال تا ۱۰ سال حبس در طبقه دوم ؛ از ۱۱ سال تا ۱۵ سال حبس در طبقه سوم و از ۱۶ سال تا ۲۰ سال حبس باید در طبقه چهارم جای داده شوند [ این طبقه بعد ها به " منزل ۱۶-۲۰ ها " معروف شده بود ] . شماری از زندانیان تازه وارد را در اتاق های هر چهار طبقه - مطابق کتگوری تعیین شده - جایجا کرده بودند .

[ \* ] قسمی که قبلاً نیز اشاره کرده ام ، در تمام سلول ها و در تمام بلاک های زندان ، تعامل بر این اصل ارزش فرهنگی جامعه ما ، که ریشه محکمی در تاریخ کهن کشور دارد ؛ استوار بود که زندانیان ، بخصوص جوانان نمی گذاشتند که زندانیان مسن برای آوردن قره وانه و جوال نان خشک که سنگین بود ، بروند . چنین تعاملی را زندانیان در اینجا نیز رعایت می کردند . در بعضی اتاق ها کسانی که بنا بر علی نمی خواستند برای آوردن جوال " نان سیلو " و یا آوردن ظرف قره وانه پر از غذای طبخ شده بروند ، زندانیان بی پایواز که مسن نبودند این کار را برایشان انجام می دادند که در بدل آن از جانب زندانیان مسن مقدار پول بیشتر برای شان پرداخت می شد که با خوشی آنرا می پذیرفتند . زندانیان بی پایواز و یا مستمند هم بودند که برای مصارف خود کالاشویی می کردند . از این راه می توانستند علاوه بر حوائج و مصارف خود در زندان ، مقداری پول هم اندوخته ، به فامیل های خود کمک نمایند .



زمانی که تفریح ما به پایان رسید باری دیگر همه بسوی دخمه های سرد و مرطوب برگشتیم . در این پنجره که در طبقه اول و در وتر زندان دایروی موقعیت داشت ، بسیار سرد بود . پرنده تاریکی بار دیگر بر فراز زندان بال های سیاهش را پهن کرد . شب فرا رسید . از شدت خستگی ناشی از انتقال و تغییر جای ، همچنان هیجانات ناشی از گرمجوشی جوانان انقلابی و صمیمیت صادقانه و رفیقانه آنان ، خواب زود تر به سراغم آمد .

### ۵- خاطرات پانزده روز در "پنجره بزرگ" ، با جوانان چپ انقلابی :

گذشت نخستین روز را چندان احساس نکردم . در روز دوم اقامتم در این پنجره ، تصمیم گرفتم کمی به خود برسیم و گرد و خاک کوچ کشی را از خود دور نمایم . به همین سبب از جوانان اتاق پرسیدم : " یک سطل آب گرم را چطور دست یاب می توانم ؟ " . درست به خاطرمانده داکتر شفیع که در آن سال تقریباً ۲۶ سال داشت ، یک سطل آب داغ را چگونه تهیه کرد . این جوان که مثل سایر داکتر های طیف چپ انقلابی ( منهای یک تن داکتر تسلیمی ) با تمام زندانیان رفیقانه و با گرمی و مهربانی برخورد می کرد . با وجود اصرار من که می خواستم سطل پر آب را تا تشناب ببرم ، وی نگذاشت ، خودش این کار انجام داد . از تشناب که برگشتم ، دیدم که رفقای جوان هر کدام کتابی در دست دارند و مشغول مطالعه اند . در دست یکی از آنان که متأسفانه اسم وی به خاطرمانده ، کتاب ( دولت و انقلاب ) اثر معروف لنین را دیدم . دیدن این اثر داهیانه در دست این جوان ( ... ) مرا علاقمند به صحبت بیشتر با وی نمود . جوان محصل در برابر پرسش من ، با احترام آمیخته با مهربانی گفت که محصل سال دوم فاکولته اقتصاد می باشد ، - بر خلاف رای پدرش که داکتر دندان بود - روی علاقه ای که به اقتصاد داشت ، شامل آن فاکولته گردیده بود . و اضافه کرد که به (دولت و انقلاب) قبل از گرفتاری علاقه داشت و حالا که زندانی شده همچنان علاقه اش بیشتر از پیش شده ؛ مگر زمانی که آنرا مطالعه می نماید از متن آن چیزی دستگیرش نمی شود . از وی پرسیدم که این اثر در داخل سازمان - در حلقه - تان تدریس می شد . در پاسخ چنین گفت : " چند ماه از رابطه ام با سازمان سپری نشده بود که گرفتار شدم " . این جوان علاقه زیادی به این اثر نشان می داد . از وی و داکتر شفیع پرسیدم وضع اتاق را از لحاظ مراقبت و نظارت عوامل اطلاعات چگونه ارزیابی می نمائید ، قسمی که دیده می شود تمام زندانیان جوان سرگرم مطالعه آثار مترقی اند . کاملاً به یاد دارم که وی و دیگران گفتند : در این اتاق ، ما کدام حرکت مشکوک را تا کنون ندیده ایم که دال بر فعالیت اینها ( جاسوس ها ) کند . من هم با خود اندیشیدم " حال که حبس همه زندانیان تعیین شده و شبکه اطلاعات خاد هم سرگرم گیر و دار نقل و انتقالات بوده نه تنها فعال نیست ؛ بلکه در اضطراب و تشویش بسر می برند و اگر هم احیاناً فعال شده باشند راپور هایشان را بگونه ای به خاد یعقوبی انتقال میدهند و عوامل اطلاعات وزارت داخله (به شمول زندانیان خلقی که تعداد شان کم نبود ) به همین سبب تا کنون فعال نشده اند پس می شود بدون دغدغه خاطر به کار سیاسی و روشنگری در میان زندانیان جوان پرداخت " . متکی بر همین ارزیابی ، به این جوان ( ... ) پیشنهاد کردم : " اجازه بده هر دو با هم یکجا این اثر را مطالعه نمائیم و ببینیم چه برداشتی از آن می نمائیم " . وی با خرسندی و تشکر پذیرفت . از آنروز تا ۱۴ و یا ۱۵ روزی که در آن اتاق بودم ، بدون تشویش از انتقال به سلول دیگر ، این اثر را روزانه از یک تا دو بار ( با او یکجا مطالعه می کردم . گاهی یک جمله ، و زمانی یک پاراگراف را برایش تفسیر و

تشریح می نمودم. از اینکه می فهمید لنین در این اثر بزرگ بار دیگر به روی خصلت طبقاتی دولت، که مارکس آنرا مطرح کرده است، و بعداً اپورتونیست های راست بین الملل دوم آنرا به دست فراموشی سپرده بودند، دوباره تأکید می نماید، و تئوری اپورتونیست ها را که دولت سرمایه داری مدرن را دولت خلقی می خواندند، رد نمود و ... فکر می کنم تا اخیر فصل سوم دولت و انقلاب را با این جوان یکجا مورد بحث و گفت و گو قرار داده بودم که به خاطر انتقال زندانیان دارای حبس "۱۶-۲۰" به طبقه چهارم نا تمام ماند. وی از اینکه به محتوای کتاب پی می برد، ابراز خرسندی می نمود.

در داخل سلول جر و بحث های میان جوانان در رابطه با سازمان های شان، همچنان در رابطه با چگونگی گرفتاری و تحقیق و شکنجه های وحشیانه ای که جلادان خاد بر آنها اعمال کرده بود، سخن می زدند. جر و بحث ها روی مسایل تجاوز و دفاع، مقاومت اکتیف و نقش اخوان وابسته به امپریالیزم جهانی و سایر نیرو های ملی - دموکرات در جنگ مقاومت، همچنان پیرامون انقلاب و خصلت و وظایف آن در شرایط کشور های تازه اشغال شده، و یا کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و نیمه فئودال، و بسا مسایلی مورد علاقه صورت می گرفت که مایه دلچسپی و دلگرمی من می گردید. در بحث هایشان اشتراک می کردم و تا حد فهم و احاطه کم و بیش اندیولوژیک - سیاسی با لای مسایل مورد بحث، به سوالات شان پاسخ می گفتم. سوالات جوانان بیشتر پیرامون چگونگی تغییر شوروی از نظام مردمی سوسیالیستی به نظام سرمایه داری دولتی، و تئوری سه جهان و صحت و سقم آن دور می زد. کاملاً به خاطر دارم که در رابطه به سوال اینها که چرا شوروی از نظام مردمی به نظام سوسیال امپریالیستی استحال کرد مطالب ذیل را با آنها در میان گذاشته بودم:

زمانی که عناصر بورژوازی در درون حزب کمونیست شوروی خزیدند و اندیشه مالکیت خصوصی را با خود در درون حزب انتقال دادند؛ یعنی در حلقاتی که خود مسئولیت کار سیاسی آنرا به عهده داشتند، و در سایر حلقات حزبی، با شگرد های مختلف، عمدتاً رویزیونیزم را تبلیغ و ترویج کردند [مزید بر آنکه - بنابر گفته مارکس - "نیروی عادت" شکل گرفته در نظام بورژوازی قبل از انقلاب در بخش های حزب که تا آن زمان زودوده نشده بود و با ریشه های عمیقی که در وجود آنان داشت؛ همراه با اشاعه مودیانیه شیوه تفکر ایدئالیستی بورژوازی - در عرصه های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و فلسفی - زمینه ساز پذیرش سیستم رویزیونیزم خروشی [در واقع تئوریسین اصلی این سیستم مخرب سوسولوف بود] در حزب بلشویک اتحاد شوروی گردید؛ که تز های تدوین شده رویزیونیزم مبتنی بودند بر "گذار مسالمت آمیز" [که یگانه مثال آنرا در شیلی برایشان خاطر نشان ساخته از کودتا ارتش - این رکن مهم و اساسی ساختار دولت - که با هزار و یک تسمه به امپریالیزم امریکا وصل شده بود - بر ضد پروفیسر سالوادور آلنده رئیس جمهور انتخاب شده در پارلمان آنکشور، برایشان توضیحات دادم که ضد انقلابی بودن این تز برای آنانی که فریب راه گذار مسالمت آمیز از طریق پارلمان را خورده بودند؛ بعد از کشته شدن آلنده و برقراری دیکتاتوری فاشیستی در آن کشور برملا شد]؛ "مسابقه مسالمت آمیز" [در تمام عرصه ها، بخصوص سیستم تکنولوژی کیهانی که شوروی در آن سال ها به مراتب از امریکا پیش رفته بود، و از جانب رویزیونیست ها و رویزیونیست های خلق و پرچم تبلیغ می شد که زمانی مردم جهان به مقایسه دو نظام؛ یعنی نظام سوسیالیستی در اتحاد شوروی و سیستم سرمایه داری در امریکا بپردازند، آنگاه به پیشرفت شتابان علوم، بویژه تکامل تکنالوژی و امور اجتماعی نظام سوسیالیستی در اتحاد شوروی سوسیالیستی باورمند شده از دادن رأی به نمایندگان سرمایه داری در پارلمان و سایر نهاد های

دموکراتیک کشور خودی؛ خود داری نموده نماینده های واقعی خود شانرا به پارلمان خواهند فرستاد، تا دولت را نه از راه قهر و زور؛ بلکه به شیوه مسالمت آمیز (مبارزه پارلمانی) به دست آورده، جامعه را در تمام عرصه ها، با ریفرم و تکامل تدریجی به بلندای تمدن خواهد رساند و...؛ "همزیستی مسالمت آمیز" [که بر مبنای این تز، مردم نباید از طریق قهر و زور (یعنی انقلاب) دولت های وابسته و یا دست نشانده را در کشور های خود سرنگون نمایند، چرا که بورژوازی امپریالیستی هار شده به اقدامات نظامی متصل می گردد، به اشغال آن کشور مبادرت خواهد ورزید و در برآیند هرگاه قدرت نظامی شورا ها جلو تجاوز و اشغال ارتش های امپریالیستی را بگیرد، تصادم میان دو ابر قدرت؛ یعنی امریکا و شوروی به جنگ هسته ای منجر شده جهان به پرتگاه نابودی کشانده خواهد شد. از همین منظر نباید فکر تصرف قدرت حاکمه از طریق قهر و زور انقلابی را در ذهن پرورش داد؛] در مورد تز رویونیستی "حزب تمام مردم" و "دولت عموم خلق" همچنان درس های بسیار آموزنده لنین در مورد دولت و انقلاب را در رابطه با دو تز اخیر الذکر مطرح نمودم. تجدید نظر در پنج اصل که بنابر اصول مارکسیزم - لنینیزم واندیشه مائو تسه دون تفسیر و بر همین مبنا عمل می شد. هکذا در زمینه تقویه سکتور دولتی و تجدید سکتور خصوصی که رویونیست های مزدور در کشور ما از کاربرد آن دم می زدند؛ صحبت نمودم و توضیح کردم که تجدید نظر در همین عرصه و احیای تدریجی مالکیت خصوصی در ساحات تولید اشتراکی "کلخوز" و "سوخوز" در شوروی [و کمون های پرنفوس چندین ملیونی "داجای" و "داجین" در جمهوری توده ای چین] همه و همه در یک مسیر به راه افتاد (که تائید کننده و پشتیبان معنوی این همه عرصه ها، همانا فلسفه رویونیستی بود که تجسم مادی آنرا در احیای کلیسا و جمع آوری پرده های گردگیر از روی چوکی و تربیون کلیسا های متروک و قفل شده در سراسر اتحاد شوروی سوسیالیستی دید). و در برآیند رویونیزم (تجدید نظر) در تمام پیکره ها و فراز های تذکار یافته فوق منجر به استحاله ساختمان سوسیالیزم به ساختار سوسیال امپریالیستی در شوروی گردید. و زمانی که این مأمول خیانانه و تباه کن به قوام معینه خود رسید. آنگاه در کلیه زمینه ها - ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی، سیاست اقتصادی و سیاست نظامی و فلسفه با شدت و با سرعت تجدید نظر پدیدار گردید. و حرکت از صدور سرمایه به کشور ها، به تجاوز عریان کشیده شد. و افغانستان در گام نخست از جانب ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی اشغال گردید (البته قبل از افغانستان، تجاوز به چکسلواکیا صورت گرفته بود). و توضیح دادم بر مبنای خیانت خروشف - سوسلوف و سایر رهبران حزب کمونیست شوروی، احزاب کمونیست در سراسر جهان به انشعاب کشیده شد. و از نقش بس مهم رفیق مائو در افشای رویونیزم شوروی مطالبی را که در ذهن داشتم با آنها در میان گذاشتم.

همینطور در زمینه "تئوری سه جهان" که در آن سالها مورد بحث محافل سیاسی (به خصوص حلقات طیف چپ انقلابی جهان) قرار گرفته بود، و پیرامون درستی و یا نادرستی آن صحبت های داغی صورت می گرفت که من هم با درک و تحلیلی که در زمینه داشتم؛ توضیحات مبتنی بر مفهوم همین متن زیرین را غرض آگاهی نیرو های بالنده جوان در آن اتاق زندان ارائه نمودم:

بعد از اینکه عوامل بورژوازی خزیده در سطوح مختلف حزب کمونیست چین (تا سطح رهبری) با اشاعه رویونیزم در درون حزب کمونیست چین، رده ها و رگه های حساس آن حزب را با زهر رویونیزم خروشفی مسموم ساختند و در تدارک غصب قدرت سیاسی - نظامی از طریق کودتا برآمدند، بر مبنای همین سیاست

رویز یونیستی به این باور ضد انقلابی تمکین کردند که: فعل و انفعالاتی در اوضاع بین المللی و سیاست کشورها، به خصوص کشورهای امپریالیستی، رخ داده است، که این امر خطیر به ناچار صرف بندی تازه ای را در زمینه نیروهای سیاسی ایجاد کرده است. بنا براین، جنبش بین المللی کمونیستی وظیفه خود می داند تا استراتژی های نوینی را برای پرولتاریای جهانی و خلق های مظلوم و ستمکش تدوین کند. در اساس این تئوری ارتجاعی را بر پایه این تز استوار کردند که "دوران تاریخی برای کسب استقلال و آزادی ملی اساساً پایان یافته و مسئله مرکزی برای جهان سوم حفظ استقلال به شمار می رود". از نقطه نظر رویزیونیست های چین، نیل به این هدف از راه مبارزه با دو ابر قدرت امریکا و شوروی در کلیه زمینه های اقتصادی و سیاسی محتمل و ممکن نیست؛ مگر اینکه تقسیم بندی جدیدی در بازیافت نیروهای سیاسی در سطح جهان صورت بگیرد. همان بود که تئوری سه جهان شکل گرفت و برای نخستین بار در مجله "پیکینگ ریویو" [۱] به دست نشر سپرده شد. که در این تقسیم بندی ضد انقلابی و ماهیتاً ارتجاعی، امپریالیزم کهنه پیخ انگلستان و سایر کشورهای اروپای غربی و جاپان، "جزو" جهان دوم "قلمداد شدند. طبق ادعای رهبران خاین به انقلاب چین و انقلاب جهانی، آنها بر خطر روز افزون جنگ جهانی از جانب دو ابر قدرت امریکا و شوروی که در کتگوری جهان اول جای داده شده بودند، تأکید می کردند. و به اصطلاح "جهان دوم"؛ یعنی اروپای غربی و جاپان را در زمره متحدان کشورهای "جهان سوم" به شمار می آوردند. رویزیونیزم رهبران چین، کشورهای جهان سوم را نیروی عمده مبارزه با امپریالیزم و همونیزم ابر قدرت ها قلمداد می کرد و "تا جایی که به خطوط اصلی و ماهیت و جنبه غالب آنها مربوط می شد، آن کشورها را مترقی می دانست". بر پایه همین نگرش رویزیونیستی، مبارزه آزادی بخش ملی جای خود را به ضرورت حمایت مردم کشورهای جهان سوم از رژیم های مرتجع و وابسته می سپرد. این ارزیابی عملاً "طرح پیشنهادی خط مشی جنبش بین المللی کمونیستی" سال ۱۹۶۳ را که به تعقیب نشر "نه تفسیر از نامه های سرگشاده حزب کمونیست شوروی" چاپ گردید؛ ملغی نمود. چین اساس سیاست خارجی خود را که بر زمینه انقلاب پرولتاریا و خلق های ستم دیده در عصر امپریالیزم، ریخته شده بود، بر پایه مبارزه ی کشورهای جهان سوم و دو ابر قدرت، تفسیر، توجیه و استوار کرد. برداشت رهبران خاین چین در جمع بندی و ارزیابی دو ابر قدرت بر این اساس فورموله شده بود که «خطر شوروی در تهدید صلح جهانی و کشاندن آن به جنگ اتمی، بیشتر از خطری بود که از جانب امریکا بشریت را تهدید می کرد». این طرز برداشت به تدریج به گرایش اصلی در ارزیابی رهبران چین از مسایل و اوضاع بین المللی تبدیل شد. رویزیونیست های چین این تئوری ضد انقلابی؛ یعنی تئوری "سه جهان" را به گونه ای به مائو تسه دون نسبت می دادند که به زودی کذب آن از جانب نیروی های انقلابی در سراسر جهان بر ملا گردید.

این جوان یکی دو بار تا پشت دروازه طبقه چهارم همین بلاک به دیدنم آمد و از من خبر می گرفت. در مدتی کمی که با آنها در یک اتاق بودم، سنگینی و درجزدگی روزهای طولانی زندان را چندان احساس نمی کردم. ۱۴-۱۵ روز بودنم در میان جوانانی که از خصایل دغلبازی و ریاکاری و دورویی زندانیان چپ نما و تسلیمی های در ظاهر "حق به جانب" و به اصطلاح "منتقد از مارکسیزم لنینیزم و اندیشه مائو"؛ کوچکترین اثری در آنها مشاهده نمی شد؛ از جمله روزهای فراموش ناشدنی ایام زندانم به شمار می رود.

## ۶- جریان انتقال زندانیان ( ۱۶ - ۲۰ ) به منزل چهارم :

۱۴ و یا ۱۵ ماه حمل سال ۱۳۶۳ بود که یک ضابط خلقی بی مقدار وارد سلول ما شد . لستی در دست وی دیده می شد . این مزدور چکمه هایش را بر روی بستر زندانیان - به سان سربازان خاد - گذاشت . با احتیاط خواست به زندانیان حالی کند که در زندان خلقی ها که می خواهند گویا اشتباهات گذشته شانرا با چنین اداء و اطوار مهربانانه و اکت و تمثیل احترام گذاشتن به کرامت انسانی و رعایت حقوق حقه زندانیان ، جبران نمایند ؛ با لحن ملایم چنین گفت : " نام های کسانی را که می خوانم کالای خوده جمع کرده آماده حرکت شوند " . بعداً شروع کرد به نام خوانی ... در میان اینها نام من و سه چهارتن دیگر خوانده شد . بعداً به سرباز امر کرد : " این ها را به داخل مثلث بُبر ! " خودش از اتاق خارج شد . زندانیان جوان و پیشاپیش آنان داکتر شفیع ، اسباب و اثاثیه ام را جمع و جور کرد . جوانان زندانی از این تغییر و تبدیل آنی بسیار ناراحت شده بودند . بعد از خدا حافظی و بغل کشی اتاق را ترک گفتیم . از پیچ و خم دهلیز زندان دایروی که عبور کردیم ، وارد حویلی مثلث گونه شدیم . میدان یا حیاط هر بلاک به شکل مثلث ( هندسی ) احاطه شده بود . زندانی زمانی که در میان مثلث می ایستاد و سرش را به جانب آسمان نیلگون بلند نگه میداشت ، آسمان را مثل یک قطعه عکسی به رنگ نیلی و مثل قابی مثلث متساوی الساقین بریده شده می دید ، ارتفاع قاب یا چوکات این تصویر سه ضلعی را ، تعمیرات چهار طبقه ای در سه جهت می ساخت . تو گویی استعمار روس از تمام هستی و زیبایی هایش ، زندانیان را فقط سزاوار تماشای همین عکس آسمان شفاف و نیلگون با چوکات سه طرفه و چهارطبقه بی اش دانسته بود ؛ نه بیشتر از آن .

جریان انتقال زندانیانی دارای حبس ابد ( از ۱۶ الی ۲۰ ) و کمتر از آن ، از تمام بلاک های مربوط به همین زندان دایروی جریان داشت . شمار زندانیان به داخل مثلث هر دم بیشتر شده می رفت . در حدود ۱۲۰ یا ۱۳۰ نفر در همین مثلث انتقال داده شدند [ بعداً شمار زندانیان در طبقه چهارم تا ۲۲۰-۲۳۰ نفر رسید ] . در این جریان تعداد زندانیان چپ انقلابی و چپ نما ها را دیدیم که با اسباب و اثاثیه شان در داخل مثلث ایستاده بودند . در چهره هر کدام آثار خستگی ناشی از نقل و انتقال - از مسافه های دور و نزدیک - دیده می شد . مدتی گذشته بود ، متوجه شدم مردی باریک اندام ، متین ، بلند قد ، با چهره گندم گون ، نامم را با آواز بلند گرفت و به طرفم آمد . من این رفیق را که خیلی خوش برخورد بود ، قبلاً ندیده ؛ اما نام وی را شنیده بودم . به هر رو من هم با صمیمیت با این رفیق دست داده جور بخیری نمودم . وی بیدرنگ خودش را معرفی کرد ( این رفیق ، سر معلم صاحب قادر خان عضو سازمان پیکار بود ) ، با هیجان آمیخته با دو دلی گفت : " توخی صاحب کوشش کنیم باهم یکجا باشیم " . با خوش رویی آمیخته با دلواپسی پیشنهادش را تأیید کردم و کوچ و بارم را نزدیک وی آوردم و منتظر نام خوانی شدم .

دلواپسی ام از این سبب بود که مبادا سر معلم صاحب هم در سند تسلیمی امضاء کرده باشد که در این صورت گذاره با چنین رفیقی - در یک سلول - چه مشکلاتی را در آینده بار خواهد آورد . از اینرو با شتاب و بدون در نظر داشت شرایط و حالات روانی یک رفیق زندانی که خستگی نقل و انتقال وی را مانند سایر زندانیان درهم کوبیده و هنوز بخش مهم این نقل و انتقال که همانا جابجایی در سلول های منزل چهارم بود ،

انجام نیافته - با بی ملاحظه گی و عدم دقت از وی پرسیدم : " سر معلم صاحب ! شما هم در سند تسلیمی امضاء کرده اید ؟ " [ \* ] این رفیق بامعاشرت که انتظار چنین سوالی را در این حالت از من نداشت ؛ به شدت تکان خورده دیگرگون شد . وی نخواست با خشونت و زشتی به پاسخم بپردازد ، با وجود خویشتن داری موفق نشد خشم اش را پنهان سازد . با آواز بلند که تحکم یک معلم منضبط و با اتوریته را در هنگام تدریس شاگردان تداعی می کرد ، در جوابم چنین گفت : " توخی صاحب ! حالی وقت این سوال ها نیست ، باز گپ می زنیم " . من از اینکه شتاب و بی ملاحظه گی نشان دادم احساس خجالت نمودم . به هر رو ، درست به خاطر ندارم چه مدتی سپری شده بود که صاحب منصب خلقی وارد مثلث شد [ فکر میکنم ضبطو خان خلقی بود که قبلاً قوماندان " بلاک ۲ " بود ، و در دوره تره کی - امین هم در همین زندان به وظیفه آدم کشی اشتغال داشت ] ، و با آواز بلند صدا کرد : خاموش باشیم تا وی نام کسانی را که می خواند در نزدیک دروازه مثلث رفته در آنجا ایستاده شوند . شماری از زندانیان که اسم شان خوانده شد ، با اسباب و اثاثیه شان در همان جا رفته ایستاده شدند . بعد از اینکه نام چندین نفر را خواند ، امر کرد که سرباز زندانیان را با خود ببرد . در میان این ها اسم قادر خان و نام من هم گرفته شد . سرانجام سرباز کار کشته امر کرد که به دنبال او حرکت نمائیم . از مثلث که خارج شدیم به طرف زینه دور خوردیم پته های زینه را از پی سرباز با عجله پیمودیم . بر روال معمول هرکی در فکر آن بود ، اگر شود اسباب و اثاثیه اش را در کوله قفلی های دور تر از تشناب بگذارد ، و آن جا را به اصطلاح " تصرف " کند . کوله قفلی های هر چهار طبقه قسمی که بعداً آنها را حساب کردیم ، به ۲۰۸ سلول می رسید . این نوع انتقال - بسیار حقارتبار - بر ذهن زندانیان اثرات بس ناگواری به جا گذاشت . به هر جان کندن بود خود را به طبقه دوم رساندیم ، و از آنجا به طبقه سوم و سر انجام به طبقه چهارم رسیدیم .

ساختمان این طبقه و سه طبقه پایین آن از داخل به شکل نعل اسپ می باشد . دروازه بزرگ این طبقه که باز می شد رو بروی آن در مسافه یک متر و پنجاه سانتی دیوار بود . زندانی اگر به طرف راست می پیچید بعد از سه متر که به طرف چپ برمی گشت در برابر خود دهلیزی را می دید که طول آن در حدود ۵۵ متر و عرض آن چیزی بیشتر از دونیم متر بود . به طرف دست چپ ۲۶ کوله قفلی بود ، دو کوله قفلی اولی را برای تشناب جان شویی و " رفع حاجت " تخصیص داده بودند . به طرف راست دیوار ضخیمی ساخته شده بود که پنجره های متعدد ، در فاصله های معینی یک متر و نیم بلند تر از سطح دهلیز کشیده شده بود که نور

[ \* ] قبلاً از برخی رفقا شنیده بودم: " اعضای رهبری سازمان پیکار در زندان تماماً در سند تسلیمی امضاء کرده و در زندان بر اساس همان سند تسلیمی به نفع نیرو های متجاوز شوروی فعالیت می کنند " . بعد ها از زبان شمار زیاد زندانیان ( از طیف های مختلف ) شنیدم که برای حکیم توانا و دو برادر فضل کریم و فضل رحیم و دو سه تن دیگر اطلاعات زندان در داخل یکی دو سلول - در " بلاک ۳ " و یا " بلاک ۵ " - میز و چوکی و سایر ساز و برگ دفتر را گذاشته و آنها به نفع دولت دست نشانده و اشغال کشور در میان زندانیان فعالیت سیاسی - اطلاعاتی می نمایند ( بعد ها ثابت شد که این گپ و گفت تبلیغ سوء اطلاعات زندان نبوده ؛ بلکه انعکاسی از واقعیت عینی عملکرد ظاهری سه تن مشخص بود که در بالا از آنها نام برده شد .

آفتاب از بین آنها عبور نموده به داخل دهلیز و قسمتی از کف کوتاه قفلی ها می تابید . در داخل هر کوتاه قفلی که گنجایش سه توشک را داشت و جای خالی آن در حدود نیم متر مربع می شد ، سه تن زندانی می باید زندگی می کردند . بعد ها بر روی دهلیز نیز زندانیان را جای داده بودند . توشک های آنها طوری قرار داشت که سرشان به طرف دیوار و پای شان به جانب کوتاه قفلی بود . فاصله توشک آنها با دروازه کوتاه قفلی تقریباً ۴۰ سانتی متر بود که از آن باریکه ، زندانیان رفت و آمد می کردند . پشت دیوار کوتاه قفلی بیست و ششم خالی بود ؛ زیرا که دیواری آنها از کوتاه قفلی های طرف چپ همین طبقه جدا ساخته بود . هر زندانی به مجرد گذشتن از دروازه بزرگ که رو بروی آن دیوار بود ، اگر به طرف راست می پیچید ، بعد از مسافه سه متر به طرف چپ دور می خورد عین نقشه ای را که در طرف چپ دیده بود ، در این طرف هم آنها دیده می توانست .

#### ۷- درنگی بر برخی مطالب مربوط به طیف های مختلف زندانیان ۱۶-۲۰:

زمانی که من و سرمعلم صاحب قادر خان از دروازه گذشتیم و به طرف راست دهلیزک مقابل دروازه دور خوردیم ، متوجه شدیم که بعد از دو کوتاه قفلی ، که تشناب آنها فعال ساخته بودند و برای استفاده تمام زندانیان سمت جنوب تخصیص داده شده بود ، به درون کوتاه قفلی سومی دو سه تن پاکستانی نشسته اند . نام یکی از آنها به گمان اغلب ( کریم ) بود که با خاد زندان همکاری میکرد ، دیگرش نقش دیوانه را بازی می کرد ... در کوتاه قفلی های بعدی به ترتیب ، انجنیر حسین برادرش نجیب و امین ؛ قوای ملیشه ( میلیتانت ) ، مثل مامور جبار ، ولی جان و رفقاییش ؛ تعداد لومپن های "دهکو" کوهدامن از حزب اسلامی ؛ افغان ملتی ها ( معلم صدیق پتمن ، قاری برات ، دگروال رستم متوفی ، دگرمن سید عبدالغنی ، خُرک ، دگروال عزیز احمد ، جلیل سرتور ، دگروال " شارشور " ، دگروال میر عبدالروف آغا ) در سه ، یا چهار کوتاه قفلی ، اسباب و اثاثیه شانرا پهن کرده بودند ؛ کوتاه قفلی بعدی که خالی بود . سرمعلم صاحب قادر خان و من داخل آن شدیم ؛ در سلول بعدی آن رحمانی صاحب و یک جوان ( محصل فاکولته طب ) با (داکتر احمد علی) جا گرفته بودند . در آخرین کوتاه قفلی (بیست و ششم ) جوانی به نام ظاهر( از اهالی شیوه کی ) و یک زندانی از رفقای ساما [ که قد بلند داشت - اسم وی را فراموش کرده ام ] و یک نفر دیگر دیده می شدند . [ \* ]

[ \* ] یک پژوهنده و جستجوگر ، یک محقق و کاوشگرتاریخ ، یا گزارش دهنده یک حادثه ، و یا خاطره نویس ، زمانی که می خواهد حادثه ای را که دو ، یا سه دهه قبل اتفاق افتاده و خود در متن و بطن آن قرار داشته ؛ مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد ، هر گاه جزء ای از کل واقعیت را از یاد برده باشد . برای اكمال ارزیابی و استنتاج از آن حادثه ، نمی تواند از روی جزء ای از یاد رفته با بی اعتنایی عبور نماید و آنرا نادیده بگیرد . بگونه مثال فردی در یک رخداد حضور فعال و یا غیر فعال دارد بیننده آن رخداد اسم آن فرد را به مرور ایام از یاد می برد ، در چنین صورت واقعه نگار برای تکمیل نسبی اجزائی شکل دهنده آن واقعه ، به واژه هایی مثل " حدس " ؛ " پندار " ؛ " گمان " ؛ " شاید " ؛ " به احتمال زیاد " و ... ؛ متصل شده از حکم مطلق در مورد آن جزء ای که از حافظه وی دور شده ؛ اجتناب می ورزد .

در ۲۴ کوزه قفلی که در پیچه گک های بلند بر دیوار دهلیزش ، به طرف شمال باز می شد ، زندانیان از طیف های مختلف اسباب و اثاثیه شان را پهن کرده بودند . در بعضی از کوزه قفلی های هر دو طرف طبقه چهارم ، دو زندانی در یک کوزه قفلی دیده می شد ، این وضع تا آن وقت دوام کرد که زندانیان تازه وارد را به این طبقه منتقل نکرده بودند .

مدتی ، شاید یک ساعت بعد از جابجایی اسباب و اثاثیه در داخل سلولی که بعداز اینهمه نقل و انتقال و جار و جنجال های استخوان سوز آنرا جای سپری کردن مدت حبس خود می پنداشتم ، نگذشته بود که از سلول خود برآمده ، از برابر دهلیز کوزه قفلی های سمت جنوب گذشتم و از دهلیزک پشت تشناب که دروازه آهنی بزرگ ورودی به طرف چپ آن دیده می شد ، نیز عبور نمودم و آنگاه به جانب دست راست دور زدم . در این بخش هم ، دو اتاق اولی را برای تشناب و ... تخصیص داده بودند . تا آخرین سلول این سمت را هم دیدم ... در این سمت ، ترکیب زندانیان همسان زندانیان کوزه قفلی های دهلیز ما نبود . با زندانیان هر کوزه قفلی بعد از جور بخیری و مانده نباشی صحبت نمودم ، و تا جای که مقدور بود از کسب و کار بعضی از آنها که تمایل بیشتر برای صحبت با من داشتند ، پرسیدم . اکثریت زندانیان آن سمت را دهقانان و کارگران روستا های کشور تشکیل می داد . شماری از زندانیان اخوانی - از نوع مکتبی آن - در این سمت نیز جا به جا شده بودند .

اگر دهلیز پشت آخرین سلول سمت شمال را با دیوار موقتی مسدود نمی کردند ، با عبور از آن دهلیز به اتاق ظاهر و بعداً به اتاق رحمانی صاحب که در جوار سلول ما قرار داشت ، می رسیدم . حالا مجبور نبودم فاصله بیشتر از یکصد متر را دوباره طی نمایم ، تا به سلول خود برگردم [ ۲ ]

در هر حال ، راه آمده را بار دیگر پیمودم و با دقت زندانیان همزنجیرم را پائیدم . بعد از آنکه از برابر سرباز نگهبان که در آن طرف دروازه قدم می زد گذشتم ، آنگاه به طرف چپ دور خوردم . سری هم به سلول انجنیر حسین و برادرش که امین جان هم با آنها در همان سلول بود ، زدم . امین جان را در سنبله ۱۳۶۱ در پنجره چپ - در میان رفقای رهبری ساما - دیده بودم . این جوان مودب به مجردی که مرا دید به احترام از جایش برخاسته پیش آمده و با من جور بخیری نمود . بعداً مرا به انجنیر حسین و برادرش نجیب معرفی کرد . آندو هم از جاهایشان بلند شده با من جور بخیری نمودند . [ \* ]

انجنیر حسین - چند بار - در جریان صحبت از عضویت اش در ساما انکار کرده بود . وی گاهی به این نکته اشاره می نمود : " بعد ها معلوم می شود که من کی هستم " .

از اتاق های اخوان مکتبی و قوای ملیشه گذشته در مقابل اتاق " افغان ملتی ها " توقف کردم ، بعد از مدتی به سلول خود برگشتم . سرمعلم صاحب قادر خان با تعجبی توأم با مهربانی گفت : " توخی صاحب

[ \* ] در رابطه با نجیب و برادر بزرگترش ( زبیر ) بادیگارد جنرال کریم بهاء در صفحات ( ۲۱۲ و ۲۱۳ ) جلد اول خاطرات زندان نوشته ام ؛ مگر در رابطه با سخنان غیرشریفانه و اتهام اخلاقی ناجوانمردانه داکتر احمد علی به امین و انجنیر حسین که هر دو از اعضای سازا بودند و با خاد همکاری می نمودند بعداً خواهیم نوشت .



مثلی که تمام کوته قفلی ها را گشتی" ، در جواب این رفیق مهربان ؛ اما تند مزاج چنین گفتم : " من از شما خواستم که بیا یکجا کوته قفلی را بگردیم و از ترکیب زندانیان آگاه شویم ، شما که بی میلی نشان دادید ؛ ناگزیر به تنهایی اینکار را انجام دادم ... "

در آن روز از اینکه غذای چاشت و شب را از قره وانه زندان استفاده کردیم و یا چیزی دیگر برای خوردن داشتیم ، همچنان مشکل چای دم کردن را چگونه حل نمودیم ؛ چیزی به خاطرمان نمانده است . همین قدر به یادم هست که دو پایه منقل برای گرم کردن غذا و پخت و پز در اخیر دهلیز رو بر روی اتاق ظاهر و دهلیزک مسدود شده گذاشته بودند که ۲۴ اتاق سمت جنوب ( تقریباً ۷۲ نفر، بعد ها اضافه تر از ۱۰۰ نفر ) از آن استفاده می کردند . در روز های اول ، به جز در دو یا سه اتاق ، در سایر اتاق ها سه نفر زندانی بودند . بعد ها زندانیان بیشتری را به هر دو دهلیز آوردند ، تا حدی که ؛ حتی در برابر کوته قفلی ها برای زندانیان توشک پهن کردند . قسمی که بالشت آنها پیوست به دیوار و پاهایشان به طرف کوته قفلی ها قرار داشت . مجموعاً حدود ۴۰ زندانی در دهلیز سمت جنوب و ۴۰ زندانی دیگر در دهلیز سمت شمال کوته قفلی ها بر روی دهلیز جا دادند . که با ۷۰ یا ۷۲ زندانی در داخل کوته قفلی های سمت شمال و همین رقم زندانی در داخل کوته قفلی های سمت جنوب ، جمعاً ۲۲۰ نفر در منزل چهارم زندانی بودند ...

## ۸- نگاهی گذرا به فعالیت و رقابت دو فرکسیون استخباراتی خلق و پرچم در بلاک های زندان دایروی تحت فرمان گلاب زوی :

عده ای ساده اندیش و خوشباور فکر می کردند زندانیان بعد از جریان " تسلیم دهی " به استخبارات وزارت داخله ی خلقی ها ، وضع بهتری نسبت به بلاک های تحت فرمان خاد پیدا خواهند کرد ، و از شر انواع جاسوسان ، به خصوص خادی های مکار و بی عار که خدایشان روس و پیغمبر شان دیو خاد بود . و جز به اسلحه ، پول ، دزدی ، جنایت ، آدمکشی و عیش و نوش و جاسوسی ، به هیچ چیزی دیگر نمی اندیشدند ؛ نجات پیدا خواهند کرد ؛ مگر به زودی متوجه شدند که این به اصطلاح " بهبود وضع زندانیان " از جانب جنایتکاران سابقه دار خلقی ( که یک بار در آزمونگاه تاریخ آنطوری که ماهیت و اصلیت تبهکارانه و وطن فروشانه آنان بود ، خود را نشان دادند ) ؛ تبلیغاتی بیش نبوده است .

بعد از تقسیم بندی زندانیان به کتگوری های مختلف و جابجایی آنان در طبقه های معین شده زندان ، جاسوسان شناخته شده خلقی ، نیمه شناخته شده ها و آنانی که کاملاً مخفی عمل می کردند و تعداد شان از دو بخش فوق به مراتب بیشتر بود ؛ فعال شده بودند . خلقی های مربوط به استخبارات وزارت داخله که در احزاب و تنظیم های اسلامی و سازمان های چپ انقلابی رخنه کرده بودند ، و با دستگیرشدگان حلقه ی منسوبه شان یکجا به زندان آمده بودند . اینها به تناسب خادی ها در درون اتاق های زندان ، فیصدی کمی را می ساختند . خلقی هایی که در تضاد با پرچمی های خادی قرار داشتند ، و در جریان ارتکاب جرم گرفتار شده بودند ، شمار آنان اندک نبود . این ها در تمام بلاک های زندان دایروی ( مربوطات وزارت داخله ) فعال شده و در خدمت اطلاعات و مسئولین زندان ( یعنی رفقای خلقی خود ) قرار گرفتند . به گونه نمونه : آذرخش حافظی

شاعر - که بعد از رهائی از زندان رئیس اتاق های تجارت در دولت دست نشاندۀ امپریالیزم جنایتکار امریکا مقرر شد - از طرف روز در داخل دفتر آمر اطلاعات تمام بلاک ها که در "بلاک ۶" بود؛ کار می کرد. بعد ها (مثل کارگران کارگاه زندان) برای این خلقی نازدانه اتاق مستقل - دور از سایر زندانیان - داده شد.

در درون سلول ها، کشمکش و تقابل پنهانی - هرازگاهی در شکل علنی - میان ملاهای وابسته به اطلاعات زندان، بخش خاد از یکسو و ملاهای منسوب به استخبارات وزارت داخله، از سوی دیگر وجود داشت. اکثر ملا امام های خادی منسوب به جمعیت ربانی - مسعود بودند و به همین مقیاس ملا های خلقی منسوب به حزب گلبدین، سیاف و یا سایر باند های پشتو زبان بودند.

اساساً خاد نجیب جلاد، در تمام بلاک های زندان پلچرخی - البته در حیطه حاکمیت خود - برای حفظ امنیت و آرامش زندان، از برخورد فیزیکی میان طیف های متخاصم زندانیان با خشونت و شدت هر چه بیشتر جلو گیری میکرد. زد و خورد میان زندانیان در آنجا به ندرت اتفاق می افتاد، زیرا که طرف مسئول منازعه و درگیری، بعضاً هر دو طرف برخورد و ستیزه فیزیکی را قوماندانی زندان وحشیانه مورد ضرب و شتم قرار می داد. و آنها را در بلاک ها مختلف طور جزائی می فرستاد؛ مگر بطور کل تخصم و تضاد میان زندانیان را (همیشه) تا مرز تصادم فیزیکی نگهمیداشتند (که این خود جزء ای از شگرد های تسلط و حاکمیت استعمار سوسیال امپریالیزم روس به مقیاس کوچک در شهرک پرنفوس - زندان پلچرخی -؛ و به مقیاس بزرگتر در ساحات تحت اشغال بود [ که از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ بدین سو امپریالیزم جنایتکار و اشغالگر امریکا و ناتو موازی با کشتار های دسته جمعی خلق بی دفاع ما - جدا از جبهات جنگ - از همین شگرد استعماری به اشکال ظریفانه آن استفاده نموده، در بعضی حالات تقابل میان زندانیان را تا مرز درگیری فیزیکی رسانده است ] تا بزعم خود مانع وحدت و همسویی زندانیان در واکنش علیه زندانبانان در اشکال مختلف؛ منجمله اعتصاب آنان گردد؛ مگر در شرایط فرمانروائی هم قلاده نجیب جلاد (یعنی گلاب زوی)، خادی ها - و در پیشاپیش آنان ملا امام ها - یا به دستور خاد بر آتش این تضاد نفت نفاق می پاشیدند و یا به خاطر ستر و اخفای خود شان اسلام نمایی می کردند و آتش تضاد میان "اسلام اخوانی" و "کفر" چپ انقلابی را بدین نهج دامن می زدند. همچنان بر آتش اختلافات نیمه خاموش نژادی، قومی و زبانی میان زندانیان نفت نفاق می پاشیدند و دایره بد بینی، کدورت، و دشمنی میان آنان را تا توان داشتند، وسعت می بخشیدند.

در مدت ۹ ماه، که در کوتاه قفلی منزل چهارم "بلاک ۳" زندانی بودم، دو ملا امام پیش نماز زندانیان بودند. یکی از آنها عبدالرحمن نام داشت، دیگرش عزیزالرحمن. اولی خادی و یا همکار خاد بود. دومی، از خلقی های وزارت داخله (بخش استخبارات آن) بود.

حال به دو مثال مشخص در این زمینه بسنده می نمایم:

ملا امام کوتاه قفلی های سمت جنوب (۱۶-۲۰) را یکی دو روز بعد از انتقال ما به آن جا تعیین کردند. این ملای نابکار قد میانه و چشمان آبی داشت، صدایش آنقدر کریمه بود که در هنگام اذان صبح، شنیدن آن غیر قابل تحمل بود. در برابر دیوار دهلیز ایستاده می شد در حالیکه دهن بویناک اش را به کلکینچه نزدیک می کرد اذان می داد. این کریمه الصوت در پایان هر وقت نماز، **سوره یا ایُّهَا الَّذِینَ [ Z ]** را می خواند. و به گونه ای، زندانیان، بخصوص (ظاهر) یک تن از جوانان ساک و یا شیوه کی که خیلی متعصب، مغرور، بلند همت و ستیزه طلب بود، همچنان لومین های حزب اسلامی و ملیشه ها را علیه ما "بی نمازان" تحریک

می نمود ، تا سبب برخورد و جنگ میان دو طرف گردد . نیت ناپاک این مرد پلید را با رحمانی صاحب در میان گذاشتم ... و در پایان صحبت با وی اضافه نمودم : " با جمع بندی از کار و کردار این آدم نابکار استنتاج می شود که وی از عوامل خاد و یا از جمله همکاران خاد زیر پوشش جمعیت ربانی - مسعود می باشد ... " ( شماری از زندانیان می گفتند : ملاعبدالرحمن پیش از انتقال زندانیان " به بلاک ۳ " ، در بعضی اتاق ها ملا امام بود ) . رحمانی صاحب در جوابم چنین گفت : « ... بگذار من هم در مورد وی پرس و پال کنم ، آنگاه یک کاری میکنیم که دست از چنین تحریکات ردیلانه بردارد ... ». درست به خاطرمانده چند روز از صحبت ما در باره این ملای مفتن و نانجیب گذشته بود که ملای مذکور در جریان رفت و آمد در دهلیز ، حین که از پهلویم عبور کرد ، برای نخستین بار دزدکی ( با اشاره سر ) به من سلام داد . من هم جواب سلام وی را با همان شیوه اداء کردم و از این به اصطلاح آدم شدن اش دچار تعجب شدم . آنگاه جریان احترام گذاشتن ملا امام را با رفیق رحمانی در میان گذاشتم . وی با آوازه بلند خندید و با خوش طبعی چنین گفت : « توخی صاحب از آن وقتی که در مورد وی صحبت کردی من متوجه این " خشکه بانکه " شدم . یادم رفت برایت بگویم یکی دو روز پیش متوجه شدم که ملاعبدالرحمن روزانه دو سه بار به نام " راست کردن شخی پای " ، در حالی که دانه های تسبیح اش را گاهی به اینسو و گاهی به آنسو تیر و پیر میکرد و با کسی گپ هم نمی زد ، که گویا در حال گردان "سوره یاسین شریف " است ، دهلیز را عبور نمود و در دفعه اول در پشت اتاق ظاهر ( در دهلیز کم عرض و طول که کمتر کسی در آنجا می رود ) دور خورد و گم شد . بعد از مکث کوتاهی ، دوباره از آنجا برآمده و در دهلیز به قدم زدن پرداخت ، فکر کردم وی در خالیگاه پشت اتاق از پنج یا شش ثانیه بیشتر نباید درنگ می کرد ؛ مگر در دفعه اول حینکه در دهلیز دور خورد چند ثانیه در آنجا مکث کرد . در رفت و آمد های بعدی به آن دهلیزک داخل نشد مگر در دفعه آخر باز هم داخل دهلیزک شد اینبار بیشتر مکث کرد ، از همین سبب بالایش شک کردم . دو یا سه ساعت بعد زمانی که باز پروگرام ورزش اش را تکرار کرد و به قدم زدن در دهلیز اصلی پرداخت و بعداً داخل دهلیزک شد ، من که در دهن دروازه کوه قفلی خود را مصروف نشان می دادم ، منتظر ختم کارش بودم . وی در پیره آخری از پشت سرم عبور کرده به سرعت خود را به دهلیزک عقب کوه قفلی رساند . من هم با سرعت زیاد از پیشروی کوه قفلی ظاهر گذشته خود را در پشت سر ملا رساندم . دیدم ملا صاحب نوارک اش را در کنج دهلیزک تف کرد . در حالی که با دستمال دهن اش را پاک می کرد رویش را گشتاند ، خلاف انتظار چشمش به من افتاد . به شدت ترسید و رنگ اش زرد شد . به سرعت دستمال آلوده به نوارک اش کش کرده آنرا از دستش گرفتم و با شوخی آمیخته با تهدید و تمسخر برایش گفتم : " ملا صاحب مهمانی و یا رسوایی ! ببین ده ای ماه مبارک رمضان خودت روزه ته می زنی و چلی گک هایت ته به ضد ما تحریک می کنی که اینها نماز نمی خوانن " . ملا صاحب عفو خواسته با گردن پتی عذر و زاری کرد که رازش را فاش ننمایم . با لحن قمار بازان گفت : " او رحمانی صاحب به خدا آ که مه ملا باشم یا هیچ ، چند سپاره قرانه را ده مسجد یاد گرفته بودم . درخاد صدارت که بندی بودم مره محکم گرفتن که بیخی امامت کو ! رحمانی صاحب به خدا خودت خو کاکه هستی از تو چیزی را پنهان نمی کنم راستشه اگه پرسان کنی مره از عقیده شما خوشم می آید که در راه تان صادق و استوار استید . در ایران که بودم یک قمار خانه گک داشتم . در اونجه چیزگری میکدم روزگارم خوب بود . قصه ایش دراز اس حالی پرده خوده می کنم . برو پرده مه کو که خدا پرده ته بکنه ، بکسی چیزی نگو ، از مه دق نباش قربانت

شوم تو یک گل آدم استی ... ". دستمال اش را پس دادم . ببین توخی جان نگوئی نی ، ای ملا گکه برت پرموچ و بال شکسته کدیم دگه صدای خوده کشیده نمی تانه ... » .

و حال به مورد دومی اشاره مختصر می نمایم :

بعد از مدتی یک زندانی را در دهلیز ما آوردند . وی که عزیزالرحمن نام داشت با قد میانه ، پوست گندمی ، ریش کوتاه و لنگی سفیدش در میان سایر زندانیان بزودی جلب توجه کرد ، زیرا این چهره برای زندانیان آشنا بود . چند ماه پیش ، دریک پروگرام تلویزیونی ، مزدوران روس همین شخص (عزیزالرحمن) را نشان دادند ، که در مورد پنهانکاری اسناد حزبی اش درمیان سنگ کاری دیوارمسجد "ده بوری" کابل ، صحبت می کرد . و به تیم گرفتاری خاد معلومات می داد که چگونه درخالیگاه های میان سنگ کاری مسجد اسناد حزب اسلامی را پنهان می کرد . این خلقی نفوذی استخبارات وزارت داخله بعد از شناسایی اعضای یکی از حوزه های آن حزب منغور که خود نیز در آن شامل بود ، حلقه منسوبه اش را به گیر پولیس وزارت داخله و یا خاد انداخته بود ، و باین شیوه خودش را عنصر جهادی جا زد ، تا زندانیان پلچرخی وی را مجاهد پنداشته از خود بدانند . ملای نفوذی - در نقش مجاهد - را اطلاعات زندان به کمک عوامل مخفی خود در میان زندانیان به عوض ملا عبدالرحمن جیزگر جمعیتی ؛ پیش نماز ساخت ، تا به نفع فرکسیون خلقی ها در میان زندانیان به کار و بار اطلاعاتی - سیاسی مشغول شود . ملای خلقی برای اسلام نمایی خود نمی توانست با چشم و ابرو سه نفر بی نماز را به نمازگزاران نشان ندهد [ در سمت جنوبی کوفته قفلی ها که شمار زندانیان به .... نفر می رسید ، از بخش چپ انقلابی ضد دولتی که بر مبنای تفکرات سیاسی - فلسفی خود به نماز ایستاده نمی شدند به جز زلمی رحمانی و کبیر توخی کسی دیگر نبود ( داکتر احمد علی که به خاطر زنده ماندن خود ، و جدان انسانی و باور های ایدئولوژیک - سیاسی و کلیه ارزشهای فرهنگ مبارزاتی را در پیش پای چکمه پوشان متجاوز روسی بر زمین زده و همه را لگد مال کرده بود ، نیز به نماز ایستاده نمی شد ) ] . شماری از دزدان و راهزنان و باج گیران باند های اخوانی ( اعم از تسنن و تشیع ) ، از آن میان اعضای حزب اسلامی گلبدین جنایتکار که روی همگونی قشری و داشتن بیشترین وجه مشترک با خادی ها به قوای ملیشه پیوسته بودند و خاد ( ظاهراً ) برای جلوگیری از دزدی و آدمکشی و هزار و یکنوع جنایت همپالکان شان ، آنها را زندانی ساخته بود ؛ نیز هرازگاهی در این تحریکات ؛ اما محافظه کارانه حصه می گرفتند .

به خاطرمانده چه مدت از امامت این خلقی گذشته بود که در یک روز پایواری رحمانی صاحب با خوشحالی همیشگی گپ تازه ای را با من در میان گذاشت : « اعضای فامیل ما گفتند که در بین پایوازان شنیده می شود " همان ملایی را که خاد در تلویزیون نشان داد که اسناد حزبی را در میان سنگ کاری دیوار و تعمیر مسجد ده بوری پنهان کرده بود ، خلقی است . خانم اش ( پروین ) نام دارد و در مقابل دروازه عمومی زندان پلچرخی کالای پایوازان را تلاشی می کند " اینه رفیق ! این هم یک خبر دلچسپ اینالی بیا که یک تخته شطرنج بزینیم ... » من و رحمانی صاحب از دست یافتن به این راز پشت پرده ملای خلقی قلباً خوشحال بودیم . بلی ، ملا امامی که در پنج وقت نماز ، زندانیان را بر وفق رهنمود های مشاورین روسی (GRU) تعلیم دینی می داد و خانم اش همچنان با دقت و توجه بیش از حد لباس و مواد مورد ضرورت زندانیان ، همچنان تن و بدن پایوازان ( خانم ها ) را بی شرمانه تلاشی می کرد . حالا کلید صندوقچه رازش به دست ما افتاده بود . رحمانی صاحب تصمیم گرفت بگونه ای به ملای خلقی حالی نماید که وی را شناخته و از خادی بودن

خانمش پروین جان نیز آگاه شده ... سرانجام ملای خلقی از ترس اینکه افشا نشود و خانم اش در بیرون از زندان صدمه نبیند، در برخوردش با ما تجدید نظر کرد، و از تحریکات ردیپلانه اش بر ضد ما ("بی نمازها") دست کشید. و ارادت - البته ارادت کذایی - اش را بدین سان به نمایش گذاشت: در یکی از روزها زمانی که وی (ملا عزیزالرحمن خلقی) با اذان، زندانیان را به نماز صبح دعوت می کرد، ملای جیزگر به آهستگی به همجواری خود چنین گفت: "مره می گفتند که آوازم خراب است ببین ملا عزیزالرحمن" مثل خر، عر می زنه". در همان روز این جمله دهان به دهان گشت. سرانجام به گوش ملای خلقی چکانده شد. ملای خلقی بعد از پایان نماز ظهر که به روال همیشگی در دهلیز خوانده شد، در رابطه با توهین ملای "جیزگر" با برافروختگی صحبت کرد و مطالبی را بیان داشت. در پایان صحبت خصمانه اش علیه ملای جیزگر موضوع ای را در رابطه با من (که سایر زندانیان از زمان انتقال از زندان صدارت به "اتاق محصلین" متوجه شده بودند؛ بناچار بر زبان آورده چنین گفت کرد: «.. به توخی صاحب ببینید ما را به اعتقادات اش کار و غرض نیست. خودش می داند و اعتقادش که نماز میخواند و یا نه می خواند؛ اما در وقتی که ما همه بر روی دهلیز نشسته قرآن عظیم الشان را تلاوت می کنیم [منظورش روزهای ختم قرآن بود که در یک هفته سه و یا چهار بار برگزار می شد] او زمانی که از تشناب به طرف کوته قفلی خود روان می شود دست هایش را قسمی پائین می گیرد که چپک و آفتابه اش از قرآن شریف پائینتر باشد. در همین فاصله دور و دراز؛ حتی یکبار هم چپک و آفتابه آب خود را از قرآن شریف بلند نکرده، اگر نی ما کدام حقی بالایش نداریم؛ مگر تو امامت کرده ای و دم از اسلام می زنی آواز مره در وقت اذان به آواز خر تشبیه میکنی، اگر در بیرون از زندان می بودی من حکم علمای دین را در مورد این گپ ات می گرفتم ...». [\*] به هر رو ما این دو ملای جاسوس را در میان برخی زندانیان افشاء کردیم.

زمانی که یک تن خادی و یا سایر همکاران خاد - به شمول باشی ها و معاون های شان- در درون اتاق های زیر فرمان خلقی ها افشاء می شدند، از جانب قوماندان و سایر مسئولین خلقی زندان به بهانه ای مورد ضرب و شتم بسیار شدید قرار می گرفتند. بعضاً زندانیان خلقی هم آنها را مورد لت و کوب قرار می دادند. قوماندانی زندان رفقای زندانی خود (ضارب) را به بهانه جزائی به کدام اتاق دیگر تبدیل می کرد [در این رابطه باز هم به موضوعات تا کنون افشاء نشده خواهیم پرداخت]. عمدتاً به همین علت، تعدادی از همکاران بی مقدار و ذلیل خاد و جواسیس خرد و ریزه؛ مثل حاجی قدوس قادری (تحویلدار در سفارت امریکا که به اتهام "همکاری با سازمان سیا" محکوم به بیست سال حبس شده و از داشتن "داماد سیاه پوست" امریکایی

[\*] - اینجانب در تمام مدت زندان چه در اتاق های عمومی چه در کوته قفلی ها در برابر قرانی که مردم ما به آن معتقد اند هیچگونه بی حرمتی نکرده ام. من با آنکه از ناحیه ستون فقرات در زندان صدمه دیده بودم با آنهم در وقت ختم قرآن طور خمیده راه می رفتم و چپک و آفتابه پر آب را بلند تر از کف دهلیزو پائینتر از لیر های قرآن نگهداشته از برابر قرآن خوانان به همین شکل خمیده عبور می کردم، تاتوده های عوام زندانی تصورنکنند که من به مقدسات آنها بی احترامی میکنم.

اش به خود می‌بالید) که در بلاک های زندان - مربوط به خاد - افشاء شده بودند، برای اینکه از ضربات زندانیان و خلقی‌ها در امان بماند، برای قوماندان "بلاک ۳" (سلطانی) خبرکشی می‌کرد. و یا یک جوان که هم اتاقی ظاهر بود، و یا آن پاکستانی (کریم) که همیشه (داوطلبانه) حاضر می‌شد برای آوردن قره‌وانه پائین برود...! خادی‌های مخفی و کارکشته به خاطر که از هویت آنان حریفان خلقی‌شان آگاه نشوند، کاملاً سری و پوشیده عمل می‌کردند. اینها راپورهای خود را با شیوه‌های مختلف به خاد می‌رساندند، از جمله راپورهای خود را در روزهای پایواری (ملاقاتی) به پایوازن مورد نظرشان می‌سپردند، یا توسط سربازان و یا خرد ضابطانی که از نفوذی‌های خاد در وزارت داخله بودند؛ می‌دادند. راپورهای اینها بیشتر جنبه مسلکی داشته مربوط می‌شد به کشف و شناسایی حوزه‌های تنظیم‌های مخالف و مشخصات اشتراک‌کننده گان در آن حوزه‌ها و نام‌های آنان، چگونگی فعالیت‌شان، کشف اسلحه، رابطه بلند پایگان شان با کشورهای اسلامی، و یا با اعضای باند "دموکراتیک خلق" و بسا مسایل خطیر و قابل توجه سیاسی نظامی و اطلاعاتی.

اینها که در داخل حوزه‌ها و کمیته‌های احزاب و تنظیم‌های مخالف خزیده، و شماری از آنان را شناسایی کرده و به چنگ خاد انداخته بودند، خود نیز باگرفتار شدگان گویا "زندانی" شده بودند. و خادی‌هایی که عضو آن حزب و یا سازمان نبودند؛ اما در داخل زندان ادعای عضویت قبلی آن حزب و یا سازمان را در خارج زندان داشتند. ادعاکنندگان بنا بر تائید اعضای نفوذی‌نا شناخته‌ی گرفتار شده، در حلقات آن حزب و یا سازمان؛ پذیرفته شده بودند. در اینجا هم کماکان به الزامات معینه خود تمکین نموده کار و بار اطلاعاتی‌شانرا با "افتخار" از پیش می‌بردند و می‌کوشیدند (به هیچوجه) عوامل رقیب از کار و بار اطلاعاتی آنان چیزی نفهمند.

برخی از زندانیان ساده‌اندیش و خوشباور که تحت تأثیر تبلیغات عوام‌فریبانه، مبنی بر اینکه گویا حبس تمام زندانیان تعیین شده و در زندان‌های وزارت داخله دیگر مسایل کشف و کشف‌بازی از میان رفته است. وزارت داخله صرفاً وظیفه نگهداری زندانیان را تا وقت آزادی آنها به عهده دارد و از این قبیل اطمینان‌های میان‌خالی، عوامل ناشناخته و یا شناخته شده خلقی‌ها در زندان قرار گرفته بودند، مطالبی مهم سیاسی - نظامی را در درون سلول‌ها با هم نشینان "هم‌زنجیر" خود که آنان را صمیمی‌ترین کس خود می‌پنداشتند؛ در میان می‌گذاشتند. چنین اشخاص به بهانه‌ای از زندان بیرون کشیده شده در خاد با ددمنشانه‌ترین شکنجه از میان می‌رفتند [در بخش‌های بعدی در باره دو زندانی که پارچه ابلاغ حبس ۲۰ ساله هم گرفته بودند، از اتاق جزایی منزل اول "بلاک ۶" تحت فرمان جلاد مشهور حنیف شاه (که من و شماری از چپی‌ها در آن اتاق که لوحه سیاه رنگ بدون نوشته و عنوان را بر بالای دروازه بزرگ آهنی آن نصب کرده بودند، زندانی بودیم) بیرون برده شده سر به نیست شدند؛ به طور مشرح خواهم نوشت].

## ۹- چگونگی مناسبات بین زندانیان کوتاه قفلی های (۲۴ و ۲۵)

تا زمانی که وزارت داخله مسئولیت اداره زندان بزرگ دایروی را متقبل نشده بود، خاد در برخی کوتاه قفلی ها که چهار نفر در آن زندانی بودند، دو پایه چپرکت دو منزله را گذاشته بود، حالا از آن چپرکت ها اثری نبود. قسمی که قبلاً هم اشاره شد در هر کوتاه قفلی سه نفر زندانی بود. اغلباً هم اتاقی ها و هم کاسه ها از یک حزب و یا یک سازمان بودند. آنانی که به دور یک دسترخوان نشسته در یک کاسه دست دراز نموده غذا می خوردند زندانیان آنان را "هم کاسه" می گفتند و رفقای ساما واژه "اندیوالی" را در مورد آنها به کار می بردند.

در کوتاه قفلی آخری، ظاهر و دو نفر دیگر اندیوالی داشتند. رفیق رحمانی با آن جوان باشنده "دهکو" (کوهدامن) اندیوالی داشت. این دو از اندیوالی با همدیگر خوش بودند. مشکلی بین شان در زیست باهمی در درون تنگنای یک سلول وجود نداشت. و اگر داشت ما متوجه آن نشده بودیم. آنها یکی و یا دو هفته با احمد علی همکاسه بودند. بعداً هر دویشان دسترخوان خود را از وی جدا کردند. هم اتاقی رحمانی صاحب در مورد چنین گفت: "داکتر احمد علی زمانی که از تشناب می آید دستش را نمی شوید و مستقیماً بالای دسترخوان می نشیند رحمانی صاحب بار بار این موضوع را برایش گوشزد کرد که دستش را درهنگام نان خوردن بشوید؛ مگر او قبول نکرد. از همین سبب ما دسترخوان خود را از وی جدا کردیم... من از خلال صحبت های بعدی این محصل جوان چنین استنباط کردم که رحمانی صاحب دست نداشتن را بهانه گرفته دسترخوانش را از وی جدا کرد، تا سایر زندانیان متوجه شوند که آنها کدام نسبت سیاسی باین "پیکاری تسلیم شده" ندارند.

من و سر معلم صاحب قادر خان در یک اتاق بودیم. هر دوی ما با رفیق رحمانی و جوان محصل سلام علیک و صحبت داشتیم؛ مگر با داکتر احمد علی؛ گپ و سخنی نداشتیم.

زندانیان تمام سلول ها مواد خوراکی شانرا برای اینکه زود فاسد نشود، در داخل سطل های پلاستیکی قرار داده بر روی دهلیز، پیوست به دروازه آهنی سلول خود می گذاشتند. دروازه آهنی سلول ها که بطرف خارج از اتاق باز می شد، زندانیان آنرا دور داده بودند. پله دروازه بر روی پنجره آهنی اتاق طوری قرار گرفته بود که از دور فکر می شد کوتاه قفلی ها دروازه ندارند. زندانیان اجازه نداشتند دروازه سلول های خود را بسته نمایند. شماری از هم اتاقی ها، بکس های کوچک حلبی خود را در پشت دروازه سلول بر روی کف اتاق سر به سر گذاشته بودند.

رحمانی صاحب و اندیوال اش مواد غذایی خریده شده خود را جدا از مواد غذایی احمد علی نگهداری می کردند. داکتر احمد علی غذایی را می پخت و آنرا به تنهایی صرف می کرد. گاهگاهی صدای گفت و شنید از داخل سلول آنها بلند می شد. با آنکه می کوشیدند سر و صدا بلند نشود؛ مگر این کار دشوار بود. ظاهراً مشکل شان بیشتر به خاطر عدم رعایت نظافت از جانب احمد علی در داخل سلول بود. رفیق رحمانی و دوستش پاکی و سترگی درون سلول و نزدیک دروازه آن را رعایت می کردند؛ در حالیکه داکتر احمد علی این مسئله را جدی نمی گرفت و به خواست هم اتاقی هایش وقعی نمی گذاشت. دلایل اش در زمینه این بود "

من داکترم ، من میدانم که مکروب چیست ، اگر شما اینرا بدانید که در زندان مکروب و... چقدر زیاد است ؛ دیوانه می شوید ! " .

روزی از رحمانی صاحب به نسبت سر و صدایی که از داخل اتاق آنها بلند شده بود ، پرسیدم : " در اتاق تان چه گپ شده ؟ " وی شکایت کنان چنین گفت " داکتر لباس ها و زیر جامه های چرکین و عرق بوی خود را در زیر توشک خود می ماند هر چه برایش می گوئیم که زود زود آنرا بشوید که بویش در داخل اتاق نپیچد ، بی اعتنایی نشان میدهد ... " .

گاهگاهی هم سر وصدا ، رنگی دیگر به خود می گرفت . رفیق رحمانی که طبع آرام دارد و انسانی است که با نرمش و لطف خوش با دیگران برخورد می نماید ، یک روز ، وقتی که زندانیان به داخل مثلث برای تفریح و هواخوری رفته بودند ، خلق اش بسیار تنگ شده بود سر و صدایش بلند و بلندتر شده رفت . طوری که از سلول برآمده با ناراحتی گفت : " یک دانه پیاز و کچالو و یک دانه بادنجان رومی چیست که تو آنرا خپ و چپ از سطل ما می برداری و نوش جان می کنی . صاف و ساده اینکار دزدی است . به من بگو که به کچالو و پیاز و یا هر چیزی که ضرورت داری از کانتین برایت بخرم . این کار زشت است . تو اصلاً یک داکتر هستی و ... " . وی که بعضاً با زبان طنز و کنایه دوستان و هم سلولی هایش را مصروف می ساخت و از گفت و گو و خوشونت خوشش نمی آید ، جملات طنز گونه ای را به خاطر این " کارناشایست " به داکتر احمد علی تحویل داد ... . زمانی که من ، رفیق رحمانی را به آرامش دعوت کردم ، چنین گفت : " توخی صاحب ببین ! این بار اول نیست . چند دفعه است که او این کار را می کند . ما فکر میکردیم که اخوانی ها اینکار می کنند . بالای یکی دو تای آنها شک کردیم . می خواستیم موضوع دزدی مواد خوراکی را با کلان کارهای اخوانی در میان بگذاریم ؛ مگر منصرف شدیم . بعداً متوجه شدیم که داکتر در وقت تفریح که ما همه در داخل مثلث می رفتیم و یا برای آوردن آب در داخل مثلث انتظار می کشیدیم ، پیاز و کچالو ما را بدون اجازه می گرفت و شیر غلت خوده می زد . فکر می کرد ما چیزی نمی فهمیم ! " .

در همان روز - در جریان رفت و آمد در دهلیز - حینکه داکتر احمد علی را دیدم ، وی متوجه شد که مستقیماً به طرف چشمان اش نگاه می کنم ، مانند گنجهگاری که می خواهد با مظلوم نمایی احساس ترحم طرف مقابل را برانگیزد که در قضیه طرف وی را بگیرد و یا حد اقل بی طرفی اختیار نماید ، به مجردی که نزدیکم شد ، سلام داد . من هم جواب سلام اش را دادم . نامبرده سر صحبت را با من باز نموده با چهره حق بجانب و ترحم بر انگیز چنین گفت : " دیدی توخی صاحب که رحمانی به خاطر یک دانه کچالو چه گپ ها زد . پیاز و کچالو و ترکاری من تمام شده بود ، پیش خود گفتم یک دانه پیاز شان را می گیرم بعداً که کانتین باز شد ترکاری را از آنجا خریده پیاز را سرچایش می گذارم . بر پدر یک دانه پیاز لعنت ... " (کلمات وی ، بخصوص " بر پدر یک دانه پیاز لعنت ... " . تا اکنون در خاطر من خطور می کند و موجب خنده ام می شود . به هر رو ، چند جمله ی تشریفاتی باهم تعارف کردیم . این واقعه ظاهراً خنده بر انگیز سبب شد که وی سکوت را شکسته با من سر صحبت را باز نماید . جریان را به سر معلم صاحب گفتم . وی هم از شنیدن آن خندید و با تعجب گفت : " ای خدا زده گک حالی گپ اش به پیاز دزدی هم کشیده ... " ( قادرخان گاهگاهی وی را به همین شکل یاد می کرد ؛ مگر زمانی که بحث روی مسایل سیاسی داغ می شد از وی به حیث یک خاین به سازمان و خاین به جنبش انقلابی کشور نام می برد ) ؛ مگر عمل داکتر احمد علی برایم سوال بر انگیز بود . من



نمی توانستم این عمل مکرر وی را دزدی بخوانم او نمی توانست تا این حد پائین بیاید که کلچه پیازی را بدزد [ بنا بر گفته خودش : " جفسر پول کافی برایم می آورد ؛ اما من آنرا نمی گیرم . برایش می گویم که در زندان پول ضرورت ندارم " ] . اگر پول هم نمی داشت ، شاید به چنین عمل مبادرت نمی ورزید . به هر رو ، مدتی نگذشته بود که این سوال برایم حل شد که بعداً به آن خواهم پرداخت .

زمانی که من را با شش تن دیگر ( به تاریخ ۱۵ اسد سال ۱۳۶۰ ) به " بلاک ۱ " سمت غربی منزل سوم اتاق آخری دست چپ که دریچه گک های آفتاب رخ اشرا مسدود کرده بودند که ذره ای روشنی به درون اتاق راه نیابد ؛ طور جزائی منتقل کردند . و بعد از ۴۵ روز ، هر هفت ما را در اتاق های منزل دوم آن سمت تقسیم نمودند . نخستین باری بود که در تشناب آنجا داکتر احمد علی را دیدم . در آن روز ها شماری از چپی ها و ؛ حتا چپ نما ها در مورد وی چیز های می گفتند . برخی وی را مشکوک می خواندند . بعضی ها وی را عامل اصلی ضربه خوردن رفقای سازمان پیکار می پنداشتند ؛ تعدادی هم از این گپ ها پا فراتر نهاده کلمه " ... " را در مورد وی بکار می بردند . داکتر احمد علی در آنجا - همچنان سایر بلاک ها - در حال تجرید آمیخته با نوع هراس به سر می برد . جز ، برخی از عوامل شناخته شده دولت ، تسلیمی ها ، باشی ها ، عده ای همکار شناخته شده اطلاعات و شماری از زندانیان بی تفاوت و از لحاظ سیاسی پسیف که با وی نشست و برخاست داشتند ، سایر زندانیان - بشمول تمام طیف های راست ، دموکرات ها و ... - از وی دوری می کردند . کمتر چپ انقلابی با وی سلام و علیک داشت . یکی از روز ها در داخل دهلیزک تشناب " بلاک ۱ " با یک تن از همدوسیه های سازمانی ام بر خوردم . آن همدوسیه سازمانی ما به مجردی که چشمش به داکتر احمد علی افتاد رویش را به طرف من دور داده چنین گفت : " از چشم هایش ... " . داکتر احمد علی این جمله را با آن که به آهستگی گفته شد ، شنید . و کینه گوینده و شنونده ی آن ( یعنی من ) را به دل گرفت و فغان دل پر کینه اش را سرکوب نموده از واکنش آنی در آن وقت خود داری نمود . سنگینی این گپ در مدت ۱۸ ماه گذشته به اضافه گپ ها ، کنایه ها و تحقیر های سایر زندانیان که در طی این مدت شنیده بود ، دریای درون جوش روان به ظاهر آرام وی را پر جوشتر ساخته بود . وی عادت داشت در برابر واکنش افراد عکس العمل آنی و بیدرنگ نشان نمی داد . طور معروف خشمش را فرو می خورد و آنرا مهار می کرد ، تا طرف مقابل فکر نماید که حرف و سخن وی را نشینده و یا آنرا بی اهمیت تلقی نموده است . بعداً که طرف مقابل را باین شگرد اغفال می نمود ، با زیرکی و هوشیاری مختص به خودش توطئه و دسیسه ای را در کمال خونسردی بر ضد وی تدارک می دید . و طرف را در چنبر شیطانی دسیسه خبیثه اش طوری قرار می داد که برآمدن از آن به سادگی میسر نبود . در اصل از به اصطلاح " دزدیدن " مواد خوراکه دو نفر هم اتاقی ، عمدتاً سه هدف را مطمح نظر قرار داده بود . اگر رحمانی و آن همکاسه اش متوجه نمی شدند که وی مواد خوراکه آنها را در خفاء " می دزدد " ، محرزاً احمد علی بگونه ای سرقت آن را به دشمن درجه یک اش سرمعلم صاحب قادر خان ( عضو رهبری سازمان پیکار ) و یا شخص من ؛ و یا آن کار خنده بر انگیزش را به مامور جبار ملیشه و رفیق هایش ؛ و یا لومپن های اخوانی نسبت می داد ، تا از برخورد هردو هم اتاقی اش ، که از آنان دل خوشی نداشت - با سرمعلم صاحب ، و یا با من ، و یا با دو بخش زندانیان اخوانی - به هدف نا انسانی اش برسد . و از دید روانی هم بتواند مرهمی بر زخم های چرکین روحی - ناشی از کینه های بدل گرفته اش از این و آن در زندان و عقده

های گندیده ناشی از تحقیر های نژادی، مذهبی در طول سالهای کودکی و نوجوانی اش بنهد. این بود یکی از توطئه هایش. در رابطه با دسیسه های بسیار زیرکانه بعدی وی باز هم خواهیم نوشت.

### ۱۰- سخنی در باره رهبران زندانی شده حزب افغان ملت؛ «اعلامیه منتشره برج ثور ۱۳۶۲» « (یا سند تسلیمی رهبران آن حزب در تلویزیون دولت پوشالی) :

از اعضای حزب افغان ملت تا زمان انتقال ما به کوته قفلی های ۱۶-۲۰ هیچ یک را از نزدیک ندیده بودم؛ مگر در سایر بلاک ها ( زمانی که آنها برای مصاحبه در تلویزیون ظاهر می شدند ) چند تن شان را دیده بودم. در نخستین روز جابجایی زندانیان، زمانی که از کوته قفلی های آنها دیدن کردم، یک تن از آنها ها سلام داد و مرا دعوت به نشستن به داخل کوته قفلی نمود. مدتی باهم صحبت نمودیم. در جمع شان داکتر خُرك، دگروال عزیز احمد و رستم خان و عزیزاله نظر هم دیده می شد. چند روز از زندگی در این کوته قفلی ها نگذشته بود که متوجه شدم افغان ملتی ها تمایل به صحبت با چپ انقلابی بیشتر دارند، تا عناصر اخوان مکتبی ... آنان در زندان بکلی تجرید شده بودند. کمتر کسی با آنها صحبت می نمود. و اگر احياناً فردی با آنها گپ می زد، علت آنرا اطلاع از چگونگی گرفتاری و متن سند تسلیمی آنها ( که در آن از تمام گذشته سیاسی خود به شدت انتقاد کرده و سازمانشان را منحل اعلام داشتند و تعهد سپردند که هم در زندان و بعد از آزادی از زندان با قوای دوست اتحاد شوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان همکاری می نمایند ) و وانمود می کرد.

از تاریخ گرفتاری اعضای مرکزی حزب افغان ملت، تا یک سال قبل از آزادی؛ یعنی در مدت چهار یا پنج سال چندین بار، عده ای از سر شناس ترین اعضای افغان ملت؛ مانند عبدالحمید یقین یوسف زی، داکتر خُرك، پتمن و ... را برای مصاحبه به تلویزیون می آوردند. تا حزب خود و خط مشی آن را به نقد بکشند و قوای اشغالگر و مزدوران خلقی و پرچمی آن را به ستایش بگیرند و آنان را نماینده واقعی مردم افغانستان بخوانند.

افغان ملتی ها ( آن جمعی که دائماً مصاحبه تلویزیونی می کردند ) بعد از اینکه در تلویزیون از خود و خط مشی خود انتقاد می کردند، و تجاوز ارتش شوروی به افغانستان را بی شرمانه " کمک انتر ناسیونالیستی کشور دوست اتحاد شوروی " می خواندند، در تمام سلول های زندان با واکنش طیف های مختلف زندانیان مواجه می شدند. احزاب اسلامی، بخصوص خادی های نفوذی در میان آنها به اشکال مختلف اعضای افغان ملت را اذیت می کردند. اینها از معاشرت با طیف هایی از زندانیان، تاجایی که برایشان مقدور بود، بگونه ای دوری می کردند؛ زیرا به درستی آگاه بودند که نتایج معاشرت با زندانیان به نفع آنان پایان نمی یابد. در واقع اینها در برابر زندانیان خجل و پرموچ بودند. و چیزی برای گفتن و تبرئه خود نداشتند؛ حتا جنایتکاران قوای ملیشه هم آنها را با گفتن " کتره " و کنایه اذیت می کردند.

خاد، هر زمانی که برای مصاحبه تلویزیونی، رهبران آنها را از درون سلول هایشان احضار می کرد، و به خاد منتقل می نمود، شمار زیادی از زندانیان از طیف های مختلف با آواز بلند - طوری که سایر اعضای

افغان ملت سخن آنان را شنیده بتوانند - چنین می گفتند : « همو گپ کلان ها صحیح اس که گفته اند " یار قدیم و اسپ زین گده " حالی هر وقتی که نجیب بخواهد هر کدام شانرا سوار میشه » .

در جریان گفت و گوی تلویزیونی خادی مصاحبه کننده ، بیشتر روی خُرک تمرکز می کرد ، زیرا که وی در مورد " مزایای کمک های اتحاد شوروی " سخن سرائی می کرد . زندانیان درون سلول ها کلمات و جملات رکیک نثار وی می کردند که بازتاب آنرا در این جا لازم نمی دانم . زمانی که آنها را از خاد دوباره به زندان پلچرخی منتقل می کردند . زندانیان باز هم با خنده و تمسخر و کلمات زشت و بد و بیراه از آنان پذیرائی می کردند . مصاحبه کننده ها به مجردی که به سلول داخل می شدند با یکدیگر گفت و گو و مشاجره می کردند . یکی ، دیگری را مسئول خط تسلیمی خوانده با همدیگر به جنگ و جدل می پرداختند ؛ چنانچه من یک بار از سه متری ناظر برخورد فیزیکی چهار تن آنها در داخل قفس طبقه چهارم زون بودم .

شماری از اعضای افغان ملت ؛ مانند دگروال سید جعفر ( عضو حارنوال نظامی وزارت دفاع ملی که وی را " پاچا صاحب " می گفتند ، دگروال محمد رستم رئیس دیوان جزائی ریاست محاکمات وزارت دفاع ملی و عضو شورای عالی حزب و دگرمن عزیز اله نظر عضو مدیریت عمومی تخنیکی ریاست انجمنی وزارت دفاع ملی ، از اینکه پای سند خیانت امضاء کرده بودند ، ابراز ندامت می کردند .

اینها در صحبت با سایر زندانیان ، برادران حزبی شان را که متن سند تسلیمی را به مثابه یک سند تاریخی باز شناخت تجاوز به افغانستان و تعیین و قطب بندی نیرو های متخاصم تبلیغ می کردند و سایر اعضای آن حزب را تشویق و ترغیب به امضاء کردن پای آن سند خیانت ملی می نمودند ؛ نفرین می کردند .

در صحبت تیلیفونی ماه اسد ۱۳۸۸ که من با هم اتاقی دوره زندان آقای دگرمن عزیزاله ( نظر ) داشتم ، از وی خواستم در صورت امکان در مورد سند تسلیمی رهبران حزب شان بنویسد ، تا آنرا در بخش مربوط به افغان ملت در خاطرات زندان، جلد سوم بازتاب دهم . نامبرده با بسیار مهربانی ابراز داشت که بزودی اینکار را خواهد کرد . سر انجام موصوف نوشته (مورخ اسد سال ۱۳۸۸ خورشیدی مطابق ۲۵/۸/۲۰۰۹) اش را در ۲۲ صفحه به آدرس فرستاد . با تأسف که در این نوشته در باره متن مندرجه سند تسلیمی چیزی نوشته نشده ؛ جز " اعلامیه منتشره مورخ .... " .

در ماه اسد و یا سنبله ۱۳۶۳ دولت سند تسلیمی رهبران افغان ملت را چاپ کرد و بر روی دیوار های دهلیزها و سلول های زندان پلچرخی نصب کرد ، تا جایی که به خاطر دارم رهبران افغان ملت در این سند ، انحلال حزب افغان ملت را رسماً اعلام داشتند . و از جریان فکری و خط مشی خود انتقاد نموده ، همکاری شانرا با حزب وطن فروشان خلق و پرچم اعلام داشتند ، و از مردم تقاضا نمودند تا با دولت انقلابی همکاری نموده دست از سلاح و جنگ بردارند . اینها " کمک های بی غرضانه و دوستانه کشور دوست اتحاد شوروی " را مورد تائید قرار دادند و ... .

[و حال قسمتی از نوشته ارسالی آقای عزیز اله نظر یک تن از اعضای رهبری افغان ملت را در زیر نقل می نمایم :](#)

\*- « اعضای شورای عالی و نظامی به شمول قاری محمد برات و محترم جلیل سرتور که بتاريخ ۲۷ / ۲۸ دلو ۱۳۶۱ هجری شمسی گرفتار شده بوند به خاد شش درک تحت نظارت شدید قرار داده شدند ... ؛ در

جریان تحقیق در خاد شش درک قراریکه بعداً اطلاع یافتیم با یک تعداد اعضای رهبری افغان ملت . داکتر نجیب که در آن زمان رئیس امنیت دولتی "خاد" بود ملاقات نموده بود این ملاقات چند مرتبه صورت گرفته بود اشخاص مذکور عبارت بودند از .

۱- عبدالحمید "یقین" یوسف زی "

۲- عبدالرحمن "خرک"

۳- داکتر منیر "شنواری"

۴- محمد صدیق "پتمن" [ صدیق پتمن اکنون با دولت کززی همکاری نموده معین وزارت معارف می باشد حداد و حزب (افغان ملت) اش از شروع کار کززی در پهلوی وی قرار گرفته اند ]  
۵- محمد صابر "شنواری" دگر من ریاست زرهدار و موتر دار .

سوال در اینجاست که چرا با تمام اعضای رهبری ملاقات صورت نگرفت و صرف با چند نفر مورد نظر امنیت ملی ملاقات و مذاکره شد . و خواست های " حزب دموکراتیک خلق " با آنها در میان گذاشته شده بود ... نا گفته نباید گذاشت که قبل از گرفتاری اعضای رهبری ( یک هفته قبل ) عبدالرحمن خُرک از طرف منسوبین خاد برای مدت ۴۸ ساعت تحت نظارت قرار گرفته بود . و بعداً رها شده بود . و شخص موصوف در همه مذاکرات نقش اول را بازی می کرد . در حالیکه عبدالحمید یقین منشی حزب در کابل بود و آقای خُرک آمر مالی حزب . چنانچه در ملاقات های بعدی هم چند مرتبه به وزارت امنیت ملی خواسته شد و از زندان پلچرخی به آنجا برده شد و همراهی وزیر امنیت ملی فقیر محمد یعقوبی ملاقات نمود . از ملاقات متذکره مرحوم خُرک یاد آور شد برای همه اعضای رهبری . ولی آنچه موضوع اصلی مذاکرات بود برای ما واضح نشد و اینکه چرا آقای خُرک به وزارت امنیت ملی دعوت می شد . سوال بر انگیز است . قراریکه آقای خُرک برای من و رستم خان گفت در ملاقات همراهی وزیر امنیت که شخص دیگری نبود دعوت بسیار مجلل و غذای گوناگون بود و من همه شما را بیاد آوردم که ای کاش در خوردن غذا همراهی من می بودند .

در مراحل اولی که مذاکرات با چند نفر موجب پسند اداره خاد با داکتر نجیب صورت گرفته بود . محترم دگروال صاحب رستم خان به اعضای تحقیق گفته بود اگر مذاکره می کنید با همه اعضا بصورت مجموعی مذاکره کنید ولی اشخاص مربوطه در جواب گفته بودند که ما مطمئن نیستیم که آنچه ما ترتیب داده ایم سرنگون نشود و نتیجه معکوس دهد لذا با همه مذاکره نمی کنیم.

موضوع واضح بود که مذاکره با همه اعضای رهبری برای دولت سودی نداشت . زیرا عده در رهبری قرار داشتند که توافقات و تسلیمی با حزب خاین و جنایت کار و وطن فروش را جداً مردود می شمردند چنانچه تا آخرین مرحله پروسه مذاکرات که در مراحل اخیر قبل از رهائی از زندان انجام شد تسلیم مقاصد خاینانه حزب حاکم نشدند . و نگذاشتند غلامان روس به مقاصد معین و مشخص خود برسند .

در مذاکراتی که با چند نفر که قبلاً از ایشان نام بردم در خاد شش درک صورت گرفته بود و باقی اعضا از آن بی اطلاع بودند موضوع انحلال حزب مطرح شده بود که منجر به اعلامیه تلویزیونی برج ثور ۱۳۶۲ گردید و اعضای صادق و متعهد در شورای نظامی و شورای عالی در برابر عمل انجام شده قرار گرفتند که نمی توانستند از آن دوری گزینند . اعلامیه مذکوراً من در ساعت دونیم شب در یک اطاق مربوط مستنطقین در حالیکه مدیر تحقیق و چند نفر دیگر از خادیسست ها موجود بودند و تحدید می کردند . در حالیکه

انزجار شدید در خود احساس می کردم و وقت کافی برای مطالعه اعلامیه مذکور به من ندادند و من آخرین شخصی بودم که در آن امضا کردم و امضای من در آخرین قسمت ورقه مذکور موجود است و همه اعضای شورای نظامی و شورای عالی قبل از من آنرا امضا کرده بودند که از آن نفرت دارم. و آنرا خلاف آمل و آرزو های ملی و مبارزه بر حق میهن خود میدانم. شایان تذکر است که نظر به اعتقادات مذهبی و مبارزه صادقانه خویش راه شهادت را ترجیح میدادم تا امضای چنین اعلامیه که آرزوی باند خلق و پرچم را بر آورده می ساخت. که عده زیادی از برادران ما عین احساس را داشتند و امضای اعلامیه مذکور را خلاف آمل و آرزوی خود می دانستند. «!!؟؟»

\*- «... ولی آنچه موجب افتخار ما است که در اولین سطر اعلامیه [یعنی سند تسلیمی] مذکور تحریر شده بود که ما اعتراف میکنیم که تا لحظه گرفتاری بر ضد حزب دموکراتیک خلق افغانستان فعالیت نموده ایم» «!!؟؟»

\*- «آنچه بعد از سطر اول نوشته شده بود کلماتی بود که از طرف خود اعضای خاد تحریر شده بود» ؛  
\* - «... گرچه عبدالحمید یقین از گماشتگان دولت نبود ولی شاید با استفاده از فشار و کدام نقطه ضعیفی که داشتند مجبور به همکاری شد و یا علت دیگر بوده باشد.»

\* - «... در برج قوس سال ۱۳۶۲ محکمه تحت ریاست عبدالوهاب پنجشیری که فعلاً در کابل [به همین تاریخ ۲۵ / ۸ / ۲۰۰۹] قانون جزای حکومت به اصطلاح اسلامی افغانستان [مرام نویسنده از "حکومت به اصطلاح اسلامی" دولت دست نشانده امپریالیزم جنایتکار امریکا در کابل می باشد] را می سازد و منصب و مقام دارد دایر و همه اعضای شورای نظامی به ۲۰ بیست، ۲۰ سال حبس و اعضای شورای عالی به ۱۵ پانزده - ۱۵ سال حبس محکوم شدند» ؛

\* - «زمانی که موضوع از کسانیکه در اعلامیه مذکور نقش اساسی داشتند و مذاکرات را رئیس خاد داکتر نجیب انجام داده بودند سوال شد طرز دید و جواب آنها به شرح ذیل بود :

۱- اعلامیه چون در زندان و تحت فشار و تحدید امضا شده است از نگاه حقوق بین المللی هیچ گونه اعتبار قانونی ندارد .

۲- چون رهبری حزب در پاکستان قرار دارد به هیچ صورت حزب منحل نمیشود ( چنانچه نشد).

۳- موضوع تکتیکی بوده و برای اینکه در آینده اعضای حزب به مبارزه دوام دهند و از اعدام شان جلوگیری شود و بدون موجب بدست دشمن از بین نروند . «!!؟؟» !

۴- وقتی انسان بدست دشمن اسیر می شود مکلفیت های آن در برابر هموطنانش فرق میکند و نمی تواند آنچه در شرایط داشتن آزادی انجام میدهد انجام دهد . «!!؟؟» !

این همبند سابق افغان ملتی (دگرمن صاحب عزیز اله نظر) که تحمل شنیدن نقد از اسلام عزیزش را ندارد و در برابر آن واکنش آنی و احساساتی نشان می دهد؛ مگر مطابق به روحیه نظامی گری به خود منحیث یک مسلمان حق می دهد که در متن نوشته اش کمونیزم و دولت انقلابی توده های مردم تحت رهبری لنین و استالین را این چنین به نقد بکشد :

« .. و بلاخره کار بجایی رسید که از برکت خون پاک شهیدان وطن عزم راسخ ملت قهرمان و شهید پرور و اعتقاد راسخ به دین مقدس اسلام ما روسیه شوروی که در ثلث کره زمین حکمروائی میکرد و ایدلوژی

کمونیسم را که 75 سال و با جبر و فشار بالای مردم مظلوم کشورهای آسیای میانه تطبیق نموده بود. آنچنان از هم پاشید که ... گورباچف و... بر آن خط بطلان کشیدند. « !! ؟؟ !

آقای عزیز اله نظر، در نوشته اش 22 صفحه یی اش از مبارزات برادران مجاهد مسلمان یاد کرده ؛ مگر یکبار - حتا در دو یا سه کلمه - هم از مبارزات چپ انقلابی (شعله ای) در زندان و خارج از آن ذکری به میان نیاورده است (موصوف بعد از صحبت تیلیفون سر انجام از این کمبودش انتقاد کرده معذرت خواست). زمانی که همبند دوره زندان ام عزیزاله (نظر) متن صفحات ۲۲۴ و ۲۲۵ جلد اول "خاطرات زندان"؛ یعنی متن زیرین را - در رابطه با آنانی که به دشمن تسلیم شدند - مطالعه نمود:

« از آنجایی که دفاع از ایدئولوژی، بخش جدایی ناپذیری دفاع از آزادی کشور و نوامیس ملی است، هر گاه یک عنصر مبارز (باورمند به امر کمونیسم و یا دموکراتیزم و یا هندویزم و یا بودیزم و یا هر ایزم دیگری که باشد) در برابر دشمن طبقاتی یا دشمن متجاوز خارجی به دفاع از کشور و خلق های آن بر می خیزد؛ او هر گاهی که در دام دشمن گیر می کند؛ و در زیر شکنجه های دشمن (که هدف از آن، حمله به حساسترین و ضروری ترین نیازهای انسانی وی؛ یعنی احساس تعلق اش به نوع بشر طور اعم و به گروه سیاسی که وی بدان تعهدات و پیوند هایی دارد، طور اخص، می باشد) به باورهای خود پشت می نماید؛ و با جمع و گروه ای که تفکرات و باورهای سیاسی-ایدئولوژیک آنان باوی در یک بستر پر جوش و خروش مبارزاتی در حرکت بوده، قطع هر گونه پیوند می نمایند؛ و گذشته مبارزاتی خویش را از درون هویت شکل گرفته انقلابی خود بیرون می آورد؛ و در امر پاک سازی این گذشته ونفی هرگونه پیوند بعدی با گروه و سازمانی که قبلاً به عضویتش مباحثات میکرد، آگانه مبادرت می ورزد؛ و طبق دلخواه دشمن، از تربیون های وی، سازمان خود و رهبر آنرا، راه و رسم مبارزه خود و سنت های نیک و پسندیده ی مبارزین گذشته را؛ همچنان زیر پا می گذارد؛ همه و همه را یکدم و در یک شب با ساطور نقد شقه شقه می کند «؛ مانند: اکبری، معلم حفیظ، حکیم توانا فضل کریم و فضل رحیم و سایر همپالکی هایشان ازطیف چپ انقلابی و ازحزب افغان ملت (سوسیال دموکرات) رهبر حزب عبدالحمید یقین، و از کادرهای برجسته آن داکتر څرک، صابر و دیگران، در پیشگاه سوسیال امپریالیزم روس و مزدوران آن، زانوی تسلیم بر زمین می زند و نه یک بار؛ بلکه بارها در تلویزیون دولت پوشالی به نقد بسیار بیشرمانه از خط مشی حزب خود و ضدیت با تجاوز ارتش شوروی می پردازد و از کرده و ناکرده خود ابراز ندامت نمودند»

در صفحات ۲۱ و ۲۲ نوشته ارسالی اش بدینگونه (مهربانانه و محترمانه) واکنش نشان داد:

« قابل ذکر است که قضاوت در باره مسایل سیاسی و عملکرد افراد در تحت شرایط دشوار و استبدادی و ظالمانه نباید بصورت سطحی بر روی چند جمله و کلمات که در شرایط انقیاد صورت گرفته است صورت گیرد و عادلانه نیست اگر مبارزات صادقانه افراد و وطن دوستان و آنانیکه از همه امتیازات خویش گشتند و فامیل های بیچاره و بی کس خود را در پناه خداوند ج گذاشتند و جام شهادت نوشیدند و یا در پشت میله های زندان در تحت شرایط گرمی و سردی شدید تشنگی و گرسنگی، کوله قلفی های گوناگون، لت و کوب اعضای خاد، توهین و تحقیر و دشنام اعضای مسئول زندان و هزاران ظلم و استبداد را قبول کردند و سالها در کنج زندان نشستند و روزهای طولانی و شب های ظلمانی را گذراندند فراموش کنیم و اشخاص صادق را که قربانی عملکرد چند نفر گماشته حکومت کمونیستی شده اند بباد انتقاد گیریم. « [تکیه از توخی است]

همبند سال های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ زندان ام که شخصی است خوش معاشرت ، مؤدب ؛ در اخیر نوشته اش علاوه نموده است :

« ... برادر محترم من به همین قدر اکتفا کردم ... از شما دوست گرامی که در راه آگاهی هموطنان ما اقدام به کار نیکی [ یعنی انتشار "خاطرات زندان" ] نموده اید ابراز امتنان و سپاس میکنم و برای شما در بسر رسانیدن کار نیک و بارزش تان توفیق میخواهم ... »

« با عرض حرمت دگرمن متقاعد الحاج عزیزاله " نظر " »

### ۱۱- جفسر دست دراز داکتر نجیب در زندان مخوف پلچرخی :

سه و یا چهار روز از کوچ کشی ما در این سلول سپری شده بود که یک سرباز به داخل دهلیز آمده نام داکتر احمد علی را گرفته گفت : " پایواز آمده است " . داکتر احمد علی با سرباز بیرون رفت ، تا بر روال گذشته با پایوازش جفسر ملاقات نماید .

رحیمه توخی در اثرش به نام « خاطرات هشت سال پایوازی زندان پلچرخی » در رابطه با روز های پر اضطراب ، اندوهبار و استخوان سوز پایوازی نوشته که چگونه پایوازان بی چاره و مغضوب وطن فروشان قرار گرفته ، در شرایط گرما و سرمای شدید ، بعد از طی مسافه های زیادی از سراسر کشور به شهر کابل و از آنجا با اهالی شهر کابل به زندان پلچرخی می آمدند و بعد از طی مراحل مختلف بروکراتیک و امر و نهی صاحب منصبان و تحمل ده ها نوع مشکل که دست نشاندگان روسی بر آنان تحمیل می کرد ، بارها خودشانرا تا زندان پلچرخی می رساندند ، تا اینکه یک بار موفق می شدند لباس و مواد مورد ضرورت زندانیان شان را به دست سرباز بسپارند تا آنها به زندانی شان برساند . در بخش های قبلی خاطرات زندان این قلم هم مطالبی در رابطه با پایوازی نوشته ام که زندانی در روز های پایوازی و همچنان در شب پیش از پایوازی در چه حالتی قرار میداشته باشد . در مورد تبلیغات و آوازه رذیلانه خادی ها که می گفتند " در سرک پلچرخی انفجار صورت گرفته و شماری از کسانی که در موتر بودند از بین رفته اند ... " و به موج تبلیغات خاینانه و گپ هایی از همین دست ؛ هم اشاره کرده ام .

بیان اضطراب و تشویش آمیخته با خوشی ، ناراحتی و اندوه توأم با نا امیددی زندانیان در روز های پایوازی کاریست بس دشوار . در میان هزاران زندانی ، بودند صد ها تنی که پایواز نداشتند ، اینها هم ، دلگیر ، نا آرام و مشوش بودند . ناراحتی اینها آمیخته با ده ها نوع نا امیددی بود . یا کسی نداشتند که به پایوازی شان بیاید ، که این به ذات خود سخت درد انگیز بود ؛ و یا دوری راه سبب می شد که پایوازان شان از دور دست های کشور تا پلچرخی آمده نتوانند ، و یا خطرات ناشی از جنگ ها ، و نظارت شدید راه های حمل و نقل و ... . تعداد زیادی از اعضای نفوذی خاد در میان زندانیان و همکاران اطلاعاتی آنان در زندان ، یا پایواز نداشتند و یا اینکه از پایوازان شان می خواستند که از آمدن به زندان پلچرخی خود داری نمایند . بخشی از این طیف ، اگر پایواز داشتند ، اجازه نمی دادند پایوازان شان مواد خوراکی برای آنان بیاورند . به خاطر اینکار بهانه های مختلف می تراشیدند ؛ زیرا اینان از مواد خوراکی حاضر و آماده " دشمنان انقلاب ثور " استفاده می کردند و از این کار

لذت خاصی می بردند. از آن میان اسماعیل از گلدره کوهدامن، علی شاه [ برادر ظاهر، یا (ضیاء) یا (قریشی)، یا (قاری) یا (...)] عضو کمیته مرکزی ساوو [، "داکتر فخرالدین" و...].

شماری از عوامل نفوذی خاد در اتاق های بزرگ، و یا کوچک و یا در کوته قفلی های "بلاک ۱" سمت غربی به گونه ای کار و بار سر براه کردن و گرم نمودن مواد خوراکه آورده شده را به عهده می گرفتند. خوراکه باب متنوع را که در روز های پایوازی و ملاقاتی برای زندانیان آورده می شد، تا چند روز و در زمستان ها تا چندین روز نگهداری می کردند. در واقع غذای های آورده شده به درون سلول ها، بار اخیر از جانب اینان چک و کنترل می شد ...

عوامل نفوذی خاد و سایر همپالکان شان که برای کسب اطلاعات از "اشرابی فرهنگ" در زندان آمده بودند، به خود می بالیدند. اینان در روز های پایوازی - چه در زندان زیر اداره خاد، چه تحت فرمان وزارت داخله - بیشتر از پیش سرحال بودند؛ زیرا که هیچ یک از اعضای فامیل آنان در شرایط دهشتبار پایوازان سایر زندانیان قرار نداشتند که در هر بار آمدن به زندان (از لحاظ مادی و معنوی) متحمل خسارات و صدماتی گردند. "حساب و کتاب" داکتر احمد علی کاملاً از چنین افراد جدا بود. و از این ناحیه هیچ مشکلی نداشت. طور معروف "یک سر و گوش بود". برادرش ..... بنا به گفته سر معلم صاحب قادر خان، "خیاط" عضو خاد بود و خواهرش هم از سال ها قبل با جفسر [\*] [ بنا به گفته یک تن از چپ ها در هنگامی که در یکی از ولایات شمال کشور با دو سه تن اعضای "حزب دموکراتیک خلق" شکور کشتکار و صبور رکین و ... رابطه سیاسی داشت در پهلوی فراگیری و آموزش سیستم استخبارات (اطلاعات) توسط KGB، تحصیل در رشته پیلوتی را هم در آنکشور به پایان رسانده بود] ازدواج کرده بود و در زمره آن عده اراکین ای شامل بود که در ضیافت های ارگ ریاست جمهوری کارمل وطن فروش و نجیب جلااد؛ مانند شوهرش جفسر ("چپسر") شرکت می کرد.

[\*] جفسر یا چپسر رفیق صمیمی و شوهر خواهر داکتر احمد علی می باشد، نامبرده یک تن از اعضای اصلی KGB بوده زیر پوشش بادیگارد نجیب [ در زمانی که این جلااد رئیس عمومی خاد بود و هم در مدتی که منحیث رئیس جمهور دولت پوشالی افغانستان گمارده شد ] وظیفه اجرا می کرد. این محرم تمام راز ها و جنایات نجیب - درست مثل اسحق توخی - تا آخرین لحظه ای که نجیب را عوامل روسی زیر پوشش طالب برای کشتن از (دفتر ملل متحد) بیرون کشیدند، بنابه دستور روسها این سر دسته جلاادان را [ که وعده افشای هویت اعضای خاد خارجی را که برادرش احمدزی در رأس آن قرار داشت (وی رئیس اداره دهم خاد بود) به غرب داده بود ] تحت نظر داشت. جنرال دو ستاره کی جی بی جفسر - این یگانه پایواز همیشگی احمد علی در طول سالهای "زندانیان" اش - و اسحاق توخی که نجیب را در طول مدت کارش در ریاست عمومی خاد و ریاست جمهوری اش تحت نظر داشتند؛ هرگاه در فکر خیانت به سازمان کی جی بی می افتادند، به هیچوجه از (دفتر ملل متحد در کابل) زنده بیرون شده نمی توانستند و مانند آن دو برادر به بسیار سادگی و سهولت سر فروخته شده آنان زیر بال شکسته شان می شد؛ همانطور که سر یعقوبی وزیر امنیت دولتی زیر بال اش شد و آرزوی افشای رمز و راز های نظامی اطلاعاتی و سیاسی پشت پرده روسها در افغانستان و در منطقه را با خود بگور برد.



مشکل مالی آندو زوج "خوشبخت" از برکت سرمایه های به تاراج برده افغانستان توسط روسها کاملاً مرتفع شده بود. خواهرش کدام تشویش و دلهره ای از ناحیه شکنجه و یا اعدام برادرش در زندان نداشت؛ زیرا که می دانست چشم و گوش داکتر نجیب؛ یعنی بادیگاردش متوجه وی در زندان می باشد.

بلی، جفسر بعد از آنکه از جانب مشاور روسی خاد دستور میگیرد در نقش بادیگارد، دیوی خاد را تحت نظر داشته باشد "طالع اش بر" می کند (آنگاه رتبه و موقعیت اش بلند تر می رود) و به ماموریت اش در نقش بادیگارد رئیس جمهور افغانستان؛ یعنی داکتر نجیب کماکان ادامه می دهد.

بلی خواننده عزیز! همین شخص در ظاهر بادیگارد، در ماهیت امر یک پرسنل بسیار بسیار با اهمیت برای روسها بود. جفسر در واقع محرم تمام رازها و صحبت های داکتر نجیب با افراد و اشخاص داخلی و خارجی بود. قرار گرفته برخی از رهبران خلقی ها در زندان که (داود ترون) بادیگارد حفیظ اله امین را در مقایسه با جفسر قرار میدادند؛ می گفتند: جفسر؛ حتا در هر نوبتی که نجیب از جان شویی استفاده می کرد "تشناب شاهانه" جلاد وطن فروش را هم مورد بازرسی دقیق قرار می داد. نجیب - این "ضبط احوالاتی زاده" - در چنبره ارتباطاتش با جنرالان؛ حتا با جنرالان دور و پیش اش شکاکانه برخورد می کرد، بخصوص بعد از اینکه دیو خاد رئیس جمهور شد. اسحق توخی و جفسر - این دو خاین ملی - از زمره محدود نظامیانی بودند که نجیب گاو به آنان اعتماد کامل داشت. همین جنرال دو ستاره - در واقع عضو اصلی سازمان کی جی بی - از آغاز زندانی شدن داکتر احمد علی تا رهائی وی از زندان پلچرخی [در یکماه سه بار]؛ بلا وقفه به پایواری نامبرده می آمد.

جنرال دو ستاره با موتر جیپ روسی و محافظین خود در روزهای غیر از پایواری عمومی در زندان "تشریف" می آورد. زمانی که موترش در برابر دروازه "بلاک ۱" می رسید دروازه بلاک باز می شد. وی به درون "بلاک ۱" با موترش داخل می شد. هرگاه قوماندان عمومی ("خوجه") در صحن بلاک می بود، فوراً به پیشوازش می شتافت و با تملق او را به اتاق خود دعوت می نمود. بعد از مدتی صحبت (معلوم نبود پیرامون کدام مسایل) قوماندان خواجه [که قبلاً مامور ترافیک بود، بعداً مستنطق خاد شد] پیش از آنکه جفسر را به میزی که قبلاً توسط موظفین ترتیب داده شده بود دعوت نماید، حاضر باش مخصوص اش را صدا می کرد تا داکتر احمد علی را از درون سلول بیرون کشیده به نزد پایوازش (جنرال جفسر) بیاورد.

آیا می شود به گفته شخص احمد علی در زمینه بسنده کرد که گویا خواهرش بود که جنرال صاحب جفسر را مجبور می ساخت تا به پایواری خسربره اش در زندان برود؛ مگر نجیب جلاد آنقدر مهربان و با عاطفه بود، و یا آنقدر مقتدر و مستقل و با صلاحیت بود که منافع کشورش را در نظر نگرفته اجازه دهد که محافظ مخصوص اش وظیفه بس خطیرش را برای سه و یا چهار ساعت ترک گفته به دیدن دشمن کشورش را (کشوری که یوغ بردگی اشرا آگاهانه زیب و زینت گردن گاوی اش ساخته بود) برود. هرگاه برای لحظه ای زود گذر فرض کنیم که نجیب زیر تأثیر عاطفه گاوی اش قرار گرفته چنین اجازه ای را به پیلوت و جنرال دوستاره خود می داد. آیا مشاورین روسی که مانند "دو ملک" بر دوشانه نجیب نشستند و تمام اعمال و کردارش را تحت نظر داشتند، این اجازه را به اجنت نازدانه KGB می دادند که وی به زندان پلچرخی قدم رنجه فرموده از برادر زنش دیدن نماید؟! - از کسی دیدن نماید که در رهبری یکی از سازمان های مائویستی قرار داشته و اعضای مسلح آن در برخی از جبهات می جنگیدند و بامری های آتشین خود

سینه جوانان متجاوز روسی را سوراخ سوراخ می کردند. جواب سوال این خواهد بود که کار پایواری توسط جنرال جفسر نه تنها به اجازه نجیب؛ بلکه طبق رهنمود وی صورت می گرفت، تا جنرال دو ستاره و بادبگاردش از همصنفی دوره فاکولته طب اش در زندان پلچرخی به طور منظم دیدن نماید. هر گاه "سوپر انقلابی دو آتسه" نمی خواست، جفسر هیچگاهی جرأت نمی کرد به پایواری وی بیاید، در صورت مخالفت داکتر احمد علی و امتناع وی از ملاقات با جفسر میکانیزم روابط فی مابین حاکم و محکوم، که بر مبنای تائید تجاوزگر و دولت دست نشانده اش از جانب زندانی بی ثبات و جبون، استوار گردیده بود، شکل دیگری به خود می گرفت. به بیان رساتر: هرگاه آمدن جنرال جفسر به زندان و دیدن احمد علی طبق پروژه ترور شخصیت سیاسی وی؛ یعنی برای بد نام نمودنش صورت می گرفت، در آن صورت داکتر احمد علی راه دیگری جز مقاومت در برابر این توطئه نداشت. در بار اول هنگامی که سرباز وی را صدا میکرد که "جنرال صاحب به ملاقاتی ات آمده ... " از رفتن به نزد این جنایتکار مزدور جداً خود داری می نمود. هرگاه مسئولین زندان به زور متوصل می شدند، و او را کشان کشان با خود می بردند، تا پای صحبت چشم و گوش داکتر نجیب بنشیند، در چنین حالت، نه تنها تمام هم سلولی هایش؛ بلکه تمام زندانیان دهلیز و سر انجام تمام بلاک های زندان پلچرخی از واکنش وی در برابر توطئه خدایان اصلی زندان؛ آگاه می شدند. همانطوری که از واکنش آن نوجوان به خاطر حفظ ناموسش در برابر فرستاده های قربان سعید - "دراتاق محصلین" -، تمام زندانیان از واقعه آگاه شدند و شخصیت و شجاعت این جوان افغان را در برابر آن سیاهکار بیگانه ستایش کردند. و مثال دیگرش زنده یاد داکتر واحد عضو کمیته مرکزی ساما است، که روزانه به اطلاعات خواسته می شد [مراجعه شود به صفحه ۱۵ جلد دو خاطرات زندان] و مثال دیگرش عکس العمل بسیار شدید جوانی به نام علاء الدین بود که در برابر سرباز و بعداً شخص حنیف شاه نشان داد و از ملاقات با فامیلش با خشم بسیار شدیدی خوداری کرد [بعد ها به آن خواهم پرداخت].

اینجا پای ناموس سیاسی کسی (که بنا به گفته خودش تمام رهبران چپ انقلابی وی را می شناختند) در میان بود. داکتر احمد علی برای حفاظت از ناموس سیاسی اش، نه تنها به دفاع بر نمی خاست؛ بلکه با غرور یک روشنفکر امتیاز طلب به ملاقات فرستاده دیوی خاد (داکتر نجیب) می شتافت و از میزی که قوماندان عمومی "خوجه" برای مهمان مقتدرش (جنرال جفسر) آماده می نمود؛ وی نیز مستفید می شد. زنده ماندن و امتیاز داشتن احمد علی، در واقعیت امر محصول تبادل ناموسی سیاسی اش بود که آنرا بدون آنکه در جریان تحقیق یک سیلی هم خورده باشد، با اشتیاق تام و تمام پیش پای مشاورین روسی خاد، ذبح کرد. بنا برین، دیدن و ملاقات دو طرف (جفسر به نمایندگی حاکم خارجی متجاوز و محکوم داخلی تسلیم شده در زندان) در قالب به اصطلاح پایواری، بنا بر ضرورت استحکام دولت دست نشانده و تداوم اشغال افغانستان توسط ارتش سوسیال امپریالیزم روس تا چند سال ادامه داشت.

احمد علی در واقع قدرت شوهر خواهرش را به رخ مسئولین زندان، و به طور اخص زندانیان چپ و راست می کشید، تا به خاطر نقش تخریباتی اش در مورد سازمان پیکار [که از جهتی موجب گرفتاری اعضای مرکز آن سازمان شده بود، و از طرف دیگر امضاء و صحه گذاشتن در پای سند ننگین تسلیمی و تشویق دیگران برای امضاء در آن سند خیانت ملی که بدترین انعکاس را در میان زندانیان و همچنان در خارج از زندان به خصوص در جبهات جنگ مقاومت داشت] کدام صدمه ای متوجه وی در زندان نگردد. یا به بیان روشنتر

یک بُعد آمدن بادیگارد رئیس عمومی خاد - بعداً رئیس جمهور دولت پوشالی افغانستان - در نقش پایواز احمد علی در زندان ( آنهم طور آشکار و در روز های غیر از روزهای پایواری عمومی ) این بود تا وی از گزند و ضربات زندانیان چپ طور اخص در داخل زندان مصون بماند ( این رابطه را نمی توان به دو بعد خلاصه کرد ... ). در بعضی حالات و اوضاع و شرایط ، دژ بسیار بسیار مستحکم زندان ، در اصل با امنیت ترین و مصون ترین محل برای نگهداری افراد مورد نظر دولت ها بوده می تواند ، تا آن زمانی که قضایا و ماجرا هایی که همچون افراد به گونه ای در افشاء آن نقش داشتند به مرور ایام از جوشش بیفتد و به سردی بگراید ، آنگاه فرد " قهرمان " و یا " قهرمانان " را از زندان رها می گردند . در گذشته در زمان شاه خاین ، در افشای کودتای بچه گاوسوار و خواجه نعیم ، گل جان مشهور از ولایت وردک که در بسا ولایات کشور مشهور بود ، نقش اساسی داشت . بعد از گرفتاری کودتا چیان ، گل جان را برای مدتی در زندان نگهداشتند ؛ حتا بعد از رهائی از زندان ، تا چند سال دیگر ، نامبرده در خانه یکی از متنفذین طور " نظر بند " نگهداری می شد ؛ تا کشته نشود . معلم حفیظ از سازمان رهائی که به گفته خودش « برسنت های انقلابیون گذشته پای گذاشتم ... » نیز ؛ حتا ترس بی جهت و درک نادرست از ترورش توسط یک تن از زندانیان منسوب به سازمان رهائی در داخل پنجره ( زون ) داشت [ در این رابطه در بخش های بعدی خواهم نوشت ] و میر فاروق مثال هایی اند از این قبیل .

عرف مبارزاتی در تمام کشور ها چنین بوده که عناصر تسلیمی را که بعد از رهائی از زندان با دولت کار میکردند محکمه صحرائی می نمودند .... و در کشور همسایه ما ایران : عباس سماکار در اثرش ( " من یک شورشی هستم - خاطرات زندان " صفحه ۳۸ ) چنین می نویسد :

« یکی از کسانی که در آن روز ها خیلی توی ذوق ما می زد پرویز نیکخواه بود . او که در اثر سازش با پولیس سیاسی و ساواک ، ارج و قرب و مقام و مرتبتی برای خود در تلویزیون و دستگاه های سیاسی و فرهنگی پیدا کرده بود ، گه گاه به تلویزیون می آمد و برنامه هائی را کنترل و یا اجرا می کرد و ما می دیدیم حتی مهندسان شهرستانی و شهردار تهران مانند یک کارمند دون پایه جلو او دو لا و راست می شود ، پی می بردیم که خدمات او به دستگاه دولتی باید خیلی ارزشمند باشد که چنین موقعیتی را برایش فراهم کرده است . از این رو ، او اولین نفری بود که به نظر ما از میان رفتنش ، هم می توانست ضربه ای به ساواک و خیانت کارانی نظیر خودش باشد و هم سبب تقویت روحیه مبارزین شود .... » .

بنابراین داکتر احمد علی و همپالکی هایش ( مثل حکیم توانا ، فضل الرحیم ، فضل کریم ، معلم حفیظ و ... ) هم در زندان و هم در خارج از زندان دچار همین هراس ود لهره بودند و تا اکنون هم در چنگال این هراس فشرده می شوند . مقوله « **خاین خایف است** » در مورد چنین افراد خوانایی کامل دارد .

توضیحات

[ A ] - مؤسسه تحقیقاتی ( Widrow Wilson ) رساله ای بنام ( KGB in A fghanistan ) بتاريخ 22 فبروری 2003 از زبان روسی به زبان انگلیسی ترجمه نموده که نام های شماری از افغان هایی که از جمله اعضای خارجی سازمان امنیت شوروی ( KGB ) بودند در آن درج شده است نویسنده این کتاب (واسیلی میتروکین Vasili Mitrokin ) یک کارمند ارشد اسبق کا گ ب که مسولیت آرشیف و نگهداری اسناد را در مرکز گا گ ب در مسکو به عهده داشته، تهیه شده است واسیلی میتروکین در سال 1992 با شش بکس اسناد محرم کا گ ب به لندن پناهنده شد و در سال 1999 کتابی را هم تحت عنوان " شمشیر و سپر: آرشیف میتروکین و تاریخ محرمانه کا گ ب " به چاپ رساند. قرار معلوم این لست کامل نیست، همان هایی که درلست چاپ شده این اجنت روسی می باشند قرار ذیل است :

۱- نورمحمد تره کی با کود نام "نور" در سال 1951 در خدمت کا گ ب در آمده است . و در جریان فعالیت هایش در کا گ ب با آقایان ساگادیف، کوزلوف، فیدوسیف، سپییریدونف، کوسترومین و پیتروف در ارتباط بوده است. بعد از کودتای 7 ثور 1357 نام رمزی تره کی به "دیدوف" تغییر یافته است. ببرک

کارمل با نام رمزی "مارید" با کا گ ب فعالیت میکرده است

۲- ببرک کارمل نام مستعار ( مارید " Marid " )

۳- حفیظ الله امین با نام رمزی " کازم "

۴- عبدالقادر با نام رمزی "عثمان"

۳- محمود بریالی نام مستعار ( شیر )

۴- جیلانی باختری نام مستعار ( رقاص " Rakkas " )

۵- صمد ازهر نام مستعار ( فاتیک " Fatekh " )

۶- گلاب زوی نام مستعار ( مامد " Mamad " )

۷- محمد رفیع نام مستعار ( زیروز " Ziruz " )

۸- دستگیر پنجشیری نام مستعار ( ریچارد " Richard " )

۹- شاه محمد دوست نام مستعار ( پیرز " Piers " )

۱۰- مقام عزیز، نام مستعار ( علی " Ali " )

و حال این قلم به این نتیجه می رسد که :

هرگاه نویسنده این کتاب [ واسیلی میتروکین Vasili Mitrokin ] بنا به دستور سازمانش ( کی جی بی ) پناهنده گی تاکتیکی به انگلستان داده باشد، در چنین صورتی نام سایر جواسیس افغانی تبار خود، یعنی اعضای باند خلق و پرچم و خاد را که تا اکنون در خدمت کی جی بی قرار دارند - زمان مصرف شان به سر نیامده است - به سازمان جاسوسی انگلستان ( MI6 ) نداده است. هر گاه پناهنده گی اجنت روسی به انگلستان

صادقانه بوده باشد، در چنین صورتی اسمای سیراجنت های روسی مثل **جفسر و اسحاق توخی** و... را که زیر پوشش "حزب دموکرات خلق" فعالیت می نمودند به سازمان جاسوسی انگلستان MI6 داده است و سازمان نامبرده بنا بر ملحوظات سیاسی-اطلاعاتی اجازه افشای بقیه را به پناهنده روسی (واسیلی میتروکین Vasili Mitrokin) نداده است. و اگر اجازه افشای آنان را به وی می داد، به احتمال زیاد نام **احمد شاه مسعود، اسحاق توخی، اسحق کاوه، جفسر، یار محمد، قانونی، فهیم** و... درج کتاب نامبرده می شد.

[مؤخذ: نگاشته حکیم نعیم]

[ ۱ ] زمانی را کاملاً بخاطر دارم که در داخل سازمان رفیق بادانش ما (بهمن) که در زیر شکنجه های دژخیمان خاد اسطوره آفرید، تئوری سه جهان (ترجمه شده از پیکنگ رویو - چاپ چین) را در داخل حلقه آموزشی می خواند و بحث روی آن جریان داشت. زمانی که از خواندن آن فارغ شد اولتر از همه، از من پرسید: "رفیق نظرت در مورد این تئوری چیست؟". منکه آرزو داشتم با شتابی روشنفکرانه اولتر از همه نظرم را در مورد بیان نمایم. این تئوری را ارتجاعی و ضد انقلابی خواندم، و نکته ای که بر آن پافشاری نمودم، این بود که تئوری سه جهان ساخته و پرداخته دین سیاوپین می باشد که بنام مائو تسه دون بیرون داده شده ...، سایر رفقای حلقه، همچنان نظرات شان درمورد ضد انقلابی بودن این تئوری را با صراحت بیان کردند. به هر رو، رفیق بهمن همچنان نظرات حلقه را مورد تأیید قرار داد. من از رفیق بهمن پرسیدم که نظر "سر سفید" در زمینه چیست؟ [رفقا رهبر سازمان را در حلقه به همین اسم و رسم یاد می کردند؛ مگر رفیق بهمن صرفاً با گرفتن نام اصلی وی با اضافه پسوند خان (هادی خان) یاد میکرد و بعضاً بجای "هادی خان" ، "داکتر" خطاب می نمود] زنده یاد بهمن با اندکی مکث اظهار داشت: « "هادی خان" تا کنون این تئوری را ضد انقلابی ارزیابی نکرده، نظرش این است که باید منتظر بود تا قضایا روشن شود و اسنادی در زمینه بدست ما برسد! ».

چند ماه بعد زمانی که رهبر ساوو، رفیق بهمن، رفیق لطیف محمودی و دو رفیق دختر از فامیل شان (دوکتورس صدیقه محمودی فرزند داکتر عبدالرحمن محمودی فقید و زاهده محمودی خواهر زنده یاد لطیف محمودی) و رحیمه توخی در خانه حضور داشتند، در رابطه همین تئوری، بحثی باز شد. رفیق بهمن، من، رفیق لطیف بر این امر پافشاری کردیم که مدتها از نشر این تئوری ضد انقلابی سپری شده و ما تا کنون در رد آن کدام نوشته ای بیرون نداده ایم. "سرسفید" که بعد از چند ماه به همان نتیجه ای که کادر های سازمان رسیده بود، باور مند شده بود؛ نظرش را اینچنین بیان کرد: "باوجود ضدانقلابی بودن این تئوری، ما روی این دلیل (....) نباید در زمینه سندی بیرون بدهیم".

من دلیلی را که ایشان در زمینه (رد تئوری سه جهان با نوشته ای از ساوو بطور رسمی) پیش کشید بنا بر ملاحظاتی در اینجا نمی توانم پیشکش جنبش انقلابی کشور نمایم. جای اصلی چنین دلیلی در اثری که در نظر دارم آنرا به پایه تکمیل برسانم، یعنی "بر سازمان ما ساوو چه گذشت" می باشد. و اما در این مجال تلویحاً بدان اشاره می نمایم که: بر مبنای همین تز معامله گرانه و ماهیتاً اپورتونیستی (دلیل عدم نشر رسمی نظر سازمان در مورد رد تئوری سه جهان)، سه و یا چهار سال بعد از بدام انداختن اعضای مرکزی [توسط دو

تن [ و اعدام شش تن رفقای مرکز که بر ضد این تئوری موضع داشتند ؛ یک حرکتی بسیار ننگین و شرم آور و ... از جانب رهبر ساوو در خارج از کشور ( ساووی که بعد از به دام انداختن و گرفتاری رفقای مرکزی و شمار زیادی کادر های سازمان ، نه کدام ارزش مبارزاتی و نه کدام اعتبار انقلابی برای سازمانهای انقلابی و مردم داشت ) صورت گرفت که موجب ناراحتی و بر افروختگی شدید سازمان های چپ انقلابی طور اخص و هوادارانشان طور اعم گردید . در همان سال ها ، در زمینه این افتضاح تاریخی که رهبر سازمان شخصاً مبتکر آن بود " انتقاد آبکی " از جانب وی در یکی از نوشته هایش صورت گرفت که " عذری بود بدتر از گناه " .

[ ۲ ] در همین دهلیزک دروازه آهنی خروجی به بزرگی دروازه ورودی وجود داشت که دیوار نازک و موقتی به مرکز آن چسپیده بود ، قسمی که ما در آن دهلیزک نصف دروازه خروجی را دیده می توانستیم و نصف دیگرش به آن طرف دهلیزک واقع شده بود . اگر دیوارک نازک موقتی نمی بود و دروازه بزرگ خروجی را باز می گذاشتند قوماندان و تیم گزیده اش از این راه داخل دهلیز بزرگ دایروی می شد و می توانست بدون کدام مانعی از ۸ اتاق مستطیل شکل ۴۵۰ نفره و یا اتاق های دارای ۵۲ کوفه قفلی دو طرفه که وتر دایره بزرگ زندان را به محیط دایره کوچک مرکزی وصل نموده بود ( دریچه گک های دایره کوچک به طرف میدان مدور باز می شد . این میدان در نقشه اصلی زندان دایروی ، محل اعدام بود . چوبه دار آنرا برداشته بودند و در میدان دایره گون آن کسی را اعدام نمی کردند ) به دهلیز دایره گون کوچک داخل شده و از آن جا می توانستند به ۱۶ پنجره ۲۰۰ نفره بروند و به دور تمام قفس ها یی - که در میان آن ۲۰۰ تن زندانی - یا بیشتر و یا کمتر - محبوس بودند - بگردد ؛ یعنی گزیده با داخل شدن به دروازه می توانست ۸ پنجره ۴۰۰ نفره و ۱۶ پنجره ۲۰۰ نفره را بگردد و زندانیان درون قفس ها را از بیرون قفس ها ؛ یعنی درحال عبور از رهرو هر قفس آهنی از نظر بگذراند . و از همان دروازه ورودی که وارد شده بود ( بدون مانع ) دو باره از همان دروازه خارج گردد [ .

[ Z ] - سوره توبه آیه ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

[ ای کسانی که ایمان آورده اید، کافرانی که نزد شمایند را بکشید! تا در شما درشتی و شدت را

بیابند. و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است! ] .

